

باختر امروز ۲۵ مرداد ۳۲

گزارش جریانات سیاسی روز

**اخبار مربوط به کودتای گارد شاهنشاهی در سراسر جهان
بعنوان مهمترین خبر روز منتشر شده است. در کلیه محافل
سیاسی کشف توطئه اخیر پیروزی درخشانی برای دولت و ملت ایران محسوب گردیده است
بی اثر شدن نقشه توطئه گران در محافل سیاسی لندن اثر بسیار نامطلوبی
داشته است**

ناظرین سیاسی همچنان بحث درباره اختلافات دو بلوک جهانی ادامه میدهند

سیاستهای استعماری همچنان با نهضت‌های ناسیونالیستی ملل کوچک
دشمنی می‌ورزند

باید دانست که فعالیت بلوکه‌های جهانی منحصر به خنثی کردن اقدامات
یکدیگر نیست بلکه دول بزرگ بهمان اندازه که با هم اختلاف دارند نسبت به
نهضت‌های ملی و ناسیونالیستی کشورهای کوچک نیز خصومت می‌ورزند.

تلاش‌های ناجوانمردانه‌ای که از ابتدای نهضت ملی ایران از طرف استعمارطلبان
انگلیسی برای بزاندور آوردن مردم محروم کشور ما بعمل آمده نمونه‌ای از جنایات

تاریخی دولتهای استعماری بشمار می‌رود.

بدنبال هر پیروزی که نصیب ملت ایران می‌شود شکستی عاید انگلستان و طرفداران کابینه چرچیل می‌گردد و آنها را به فکر تشبثات و تلاشهای اهریمنی تازه‌ای می‌اندازد.

رأی ملت ایران به انحلال مجلس بیش از آنچه انتظار می‌رفت براستعمار- طلبان گران آمد و این امر در بین زمامداران لندن بانهایت تلخی تلقی گردید.

پس از برکناری آخرین عوامل سیاستهای بیگانه از صحنه سیاست کشور امید انگلستان به اینکه از طریق پارلمانی بتواند لااقل موجبات تضعیف دولت مصدق را فراهم سازد مبدل به یأس شد و لندن تصمیم گرفت باردیگر به کمک مؤتلفین داخلی و خارجی خود با يك توطئه ناجوانمردانه دولت ملی ایران را ساقط سازد.

کودتائی که به شکست منتهی شد

در تعقیب اخباری که مرتباً از رفت و آمد بعضی از درباریان بخارج و داخل کشور به اطلاع مردم می‌رسید و پس از آنکه اخبار مربوط به مسافرت شوارتسکف و همچنین فعالیتهائی که از طرف اقلیت سابق مجلس و باندهای ارتجاعی دیگر انتشار یافت بطوری که خوانندگان گرامی اطلاع پیدا کرده‌اند شب گذشته يك توطئه شیطانی در تهران بمرحله اجراء درآمد که بر اثر کاردانی و حسن تدبیر نخست وزیر بطرز شگفت‌انگیزی خنثی گردید.

ظاهراً توطئه گران تصمیم داشته‌اند قبل از آنکه فرمان انتخابات صادر شود و انحلال مجلس رسماً اعلام گردد کار دولت را یکسره کنند و بخیال خود مات‌مصلحان ایران را مجدداً دربند نمایند.

اما بعزت واقع‌بینی و وظیفه‌شناسی مأمورین دولت و فراست و دوراندیشی دکتر مصدق این جنایت عظیم که تکمیل‌کننده جنایات سابق بود بی‌اثر شد و بار دیگر پیروزی درخشانی نصیب ملت ایران و دولت برگزیده او گردید.

محافل سیاسی ببحث درباره توطئه اخیر ادامه می‌دهند

خبر کشف توطئه و جریاناتی که منجر به ایجاد آن شده است اکنون مورد بحث محافل سیاسی داخلی و خارجی می‌باشد.

محافل مزبور در حالیکه کوشش دارند عوامل توطئه را کاملاً بشناسند و از تاکتیک آنها جزء بجزء اطلاع حاصل کنند، معتقدند که دولت مصدق باید این بار لیبرالیسم و آزادمندی مخصوص خود را که با فعالیت‌های تخریبی مخالفین متناسب نیست کنار بگذارد و بدون اندکی درنگ و تأمل عوامل توطئه را در هر درجه و مقامی که باشند طبق قانون به کیفر برساند.

ضرورت تاریخی و مقتضیات سیاسی در حال حاضر ایجاب می‌کند که مردم با هشیاری هرچه بیشتر تشبثات خائنانه بیگانگان را بشدت خنثی نمایند و به ایادی استعمار هیچگونه مجال خرابکاری و خیانت ندهند تردید نیست که وقایع مربوط به کودتای نظامی که کشف آن پیروزی مهمی برای دولت و ملت محسوب می‌شود، مردم ایران را از همیشه بیدارتر خواهد کرد و رشته اتفاق و اتحاد بین آنها را محکمتر خواهد نمود.

اکنون بار دیگر ملت ایران در پیرامون رهبر مدیر و خردمند خود جمع می‌شود و او را برای مقابله با بیگانگان و عوامل آنها یاری می‌دهد. بردولت است که از نیروی عظیم مردم مدد بگیرد و با استفاده از جریانات اخیر، کسانی را که برای مطامع پست خود حاضرند با سرنوشت ملتی بازی کنند از عرصه سیاست طرد نماید.

انعکاس اخبار مربوط به کودتا در خارج

خبر کشف توطئه در محافل سیاسی لندن با عصبانیت تلقی شده است زیرا وزارت خارجه انگلیس برای طرح و تنظیم این کودتا متحمل زحمات و صرف وقت بسیاری شده بود.

ناظرین سیاسی عقیده دارند که استعمارطلبان با وجود شکست‌های عظیمی که

در ایران خورده‌اند باز هم از پای نخواهند نشست و دائماً برای ساقط کردن حکومت مصدق که مانع بزرگی در سراسر شرق برای آنان بشمار می‌رود در تلاش و تکا‌پو خواهند بود.

ناظرین مزبور اضافه می‌کنند که بیداری ملت ایران مجال سوء استفاده و تاخت و تاز را به سیاست‌های استعماری نخواهد داد و هر توطئه‌ای را در بطن خاموش خواهد ساخت.

باختر امروز

۲ شنبه ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ - ۶ ذیحجه ۱۳۷۳ - ۱۷ اوت ۱۹۵۳ - شماره ۱۱۷۳

خائنی که میخواست وطن را ب خاک و خون بکشد فرار کرد

بقلم : دکتر حسین فاطمی

قرار کودتاچیان با فرزند عاقد قرارداد ۱۹۳۳ این بود که اگر در خفه کردن صدای ملت، در نابود کردن حکومت ملی توفیق پیدا کردند و توانستند بردست و پای افراد وطن پرست و آزادیخواه زنجیر بگذارند رادیو تهران در ساعت مقرر برنامه معمولی خود را شروع نکند تا سردسته خیانتکاران خود را از کلاردشت پس از چند دقیقه با هواپیما به تهران برساند و مزد فروش وطن و تجدید عهد اسارت و مرگ استقلال و محو حاکمیت مملکت را از انگلستان بستاند.

این جوان هوسباز با يك چنین اندیشه خام و احمقانه ای فراموش کرده بود ملتی وجود دارد که همه این مبارزات و افتخارات وطن، تمام جهاد ملی شدن نفت و مجموع عملیات چند سال اخیر در طرد نفوذ شوم

و خانه بر انداز استعمار انگستان از اوست و هم اوست که در مقابل دربار، در برابر مجلس سازی اشرفی، در اقلیت سازی مادر، در جلو مداخلات برادرها و در تحریکات و مداخلات علنی و آشکار خود شاه بر ضد منافع کشور سد آهنین مقاومت بسته و نمی‌گذارد که حاصل زحمات و جانبازی‌هایش را يك كانون فساد و ناپاکی و يك مركز فحشا به آتش هوسبازی و نوکری لندن اندازد و يك خط ننگ و بدنامی ابدی روی افتخارات میلیون‌ها مردمی که دیگر حاضر نیستند تحت نفوذ و اراده خدایان کمپانی سابق باقی بمانند بکشد. من همیشه گفته‌ام که حق این بود پیش از بستن کنسولگری‌ها در شهرستان‌ها و سفارت فخمیه در تهران آن مرکز ننگ و رسوائی که انگلستان را خالق خود می‌داند و ساخته و پرداخته شده «آیرن سید» - کلنل انگلیسی - و «هاوارد» معروف است کوبیده شود و درب این خانه مجری اراده اجنبی‌ها را گل بگیرند.

عده‌ای که مستقیماً از آن خوان یغما بهره‌مند می‌شدند و گروهی که نفع خود را در بقای سیاست انگلیس در ایران می‌دانستند سم تبلیغات ظاهر فریب را آنطور به اعصاب می‌رسانیدند که اگر دست به ترکیب این هیولای شهوت بخورد تمام تار و پود ما از هم گسیخته می‌شود. خوب شد که تفضل و عنایت خدای ایران و حوصله بی‌حساب و صبر و بردباری و متانت دکتر مصدق بالاخره این پرده پندار را پاره کرد و مردم - دوست و دشمن فهمیدند که این «آقا زاده» خلف‌الصدق همان پدریست که بیست سال ایران را غارت کرد. نصف مملکت را بصورت املاک اختصاصی در آورد و مرض زمین‌خواری او شهره دنیا شد و عایدات سالیانه او سربه‌دها میلیون گذاشت سرانجام در روزی که باید از منافع کشورش دفاع کند مردم بی‌پناه را به تانگ و توپ بمباران دودشمن قوی، بلا تکلیف سپرد و خود با کامیونهای جواهرات راه فرار را در پیش گرفت با این تفاوت که از کودتای انجام شده پدر در سوم شهریور بیست سال گذشته بود و پسری که وارث آن کودتای ننگین بود برای تحکیم پایه‌های لرزان و سست سلطنت جنایت آمیز خویش به نهضت ملی وطن که با خون فرزندان سی‌تیر آبیاری شده بود شبیخون ناجوانمردانه زد ولی چون نقش ابلهانه او نگرفت

بعد از یکساعت بر هواپیما نشست و در کنار سفارت انگلیس بغداد فرود آمد.

برو ای خائن که تو را آنقدر اجانب نیز پست و حقیر شناخته اند که دیگر برای این جنایت هولناک که ورق آخر و برگ نهایی دوازده سال سلطنت تست و به اشاره و دستور مستقیم آنان صورت گرفت و مزدی بتو نخواهند پرداخت.

اکنون از غارتیه های پدر و از دلارها و لیره های یغما شده خویش باید خرج کاباره های اروپا را تأمین کنی.

ملت ایران تشنه انتقام است و می خواهد تو را که بهیچ چیز او ابقا نکردی در روی میز متهمین دادگاه و آنگاه بر چوبه دار ببیند. تو نیز چون از بغض و نفرت مردم خبر داشتی و هم میدانستی که چقدر بیشرمانه فرمانبردار و آلت بی اراده اجنبی هستی پس از آنکه دستور «ارباب» در برابر بیداری و مقاومت عمومی نقش بر آب شد به بیرون از مرزهای مملکت فرار کردی.

برو ای اسیر اراده اجنبی که تاریخ جنایت آمیز دودمان سی سالة پهلوی را تکمیل کردی آن سفاکی و خونریزی و چپاول پدر و خیلی از خصوصیات دیگر «خاندان جلیل» این فصل شرم آور و این ورق سراپا ننگ آخر را نیز لازم داشت.

از مولود کودتای «آیرنسید» جز اینکه در سوم شهریور فرار کند و از مخلوق سوم شهریور نیز غیر از اینکه به نهضت ملی ایران خیانت نماید هیچ انتظار دیگر کسی نداشت.

صدای تنفرده ها هزار مردم تهران که دیروز در بهارستان بر ضد کودتای خائنه فرزند قرارداد ۱۹۳۳ بلند بود، غریو شادی که از شنیدن خبر فرار او از جمعیت برخاست نشان داد که ملت ایران در راه بشمر رسانیدن نهضت مقدس خویش تا چه حد مصمم و ثابت و پایدار است.

دکتر مصدق از روز نخست می دانست که فرزند رضا خان هرگز نمی تواند باملت همقدمی کند، می دانست که تمام عناصر ضد ملی نقشه ها و توطئه های شان را از

دربار منحوس می گیرند و آنجا نیز جز «لندن» کعبه دیگری نمی شناسد. در طول ۲۸ ماه زمامداری خود مصدق، هر روز با این پایگاه استعمار خارجی در کشاکش بود ولی از آنجائی که نمی خواست از کوچکترین شکاف اجنبی استفاده کند دندان به جگر گذاشت، تمام حوادث گذشته را تحمل کرد و حتی با علم به این که می دانست روز نهم اسفند مستقیماً موجبات قتل او را دربار چیده بود تنها به این اکتفا کرد که از مجلس هفدهم بخواهد گزارش ۸ نفری را تصویب کند و همین امر را شاه فراری حمل بر ضعف ملت و تقویت جبهه سفارت شمرد و دیدید که تا کجا بیشرمی و وقاحت را اقلیت وابسته به او جلو بردند.

دکتر مصدق در این جریان شاید گمان می کرد کسانی ممکن است در میان مردم باشند که هنوز بخیانت کاری و سرسپردگی «شاه فراری» واقف نیستند او میخواست عامه ملت از كوچك و بزرگ، در هر صف و هر طبقه هستند بفهمند که این جوان تا چه پایه برای محسو و نابودی تمام افتخارات وطن ما تلاش میکند.

دکتر مصدق بقدری در این رویه خود حسن نیت بخرج می داد و اکر اه داشت از اینکه قسمتی از اوقات گرانبهای مملکت را بیک مشکل دیگر صرف کند که روشن و آشکار (فراری بغداد) دست بکار کودتا شد.

هیچ فراموش نمیکنم آن اوقاتی را که «فراری بغداد» بعنوان مسافرت و سرکشی بخوزستان می رفت من یکشب در روزنامه های درباری برنامه پذیرائی مسافرت را خواندم و دیدم مثل اینکه فاتحی وارد سرزمین مسخر شده اش می شود بعد از جلسه دولت پیش دکتر مصدق رفتم و نظریات خود را در اینخصوص بیان کردم و اضافه نمودم که این خوزستان سرزمینی است که پدر این «آقا» برای شصت سال دیگر در سال ۱۹۳۳ به انگلیس ها فروخت و بر اثر مبارزات و فداکاریهای متوالی مردم و همچنین مقابله با کسار شکنیهای مدام و شبانه روزی دربار از صورت دوك نشین انگلیس بیرون آمده است حالا ایشان بچه عنوان می خواهند به خوزستان بروند با کدام قیافه بروی مردمی که در راه وصول به آمال ملیتشان اینهمه سنگ اندازی کرده

است نگاه می‌کند؟

دکتر مصدقی که نمی‌تواند بساورد کسی ممکن است بوطنش خیانت کند اگرچه آنرا مکرر شنیده باشد، دکتر مصدقی که در راه پیشرفت مقاصد ملت عزیز خود حاضر بقبول هر گونه خفت و دشنام شده و بر احساسات شخصی خود همیشه غلبه می‌کند روی مصلحت اندیشی‌های مختلف که همیشه جلو چشم دوربین اوست آنشب بشدت تمام بمن جواب داد و شاید در طول این مدت که افتخار خدمتگزاری در کنار او را دارم اولین دفعه‌ای بود که دکتر مصدق با آن تندی بامن حرف زد. مطلب دیگری بحرف‌های گذشته‌ام نیفزود فقط وقتی از اطاق بیرون میرفتم، اضافه کردم که اگر این جوان از سفر خوزستان فروش رفته پدرش برگشت رویه مداخله در امور را دنبال خواهد کرد و تملق و یاوه‌گوئی افکار مالیخولیائی را در دماغ او قوت بیشتر خواهد داد.

نخست وزیر نمی‌توانست قبول کند که در مقابل صمیمیت و صداقت او و همکارانش «فراری بغداد» از تحریکات و توطئه چینی دست برنخواهد داشت و تاپای هستی و استقلال وطن ما نشسته است.

بهر حال امروز مملکت در برابر وضعیت موجود قرار دارد.

مردم در قطعنامه میتینگ باشکوه بی‌سابقه دیروز تهران خواستار شده‌اند که وظایف «فراری بغداد» بیک شورای موقتی واگذار شود.

خدای بزرگ ایران خواسته است که ملت ما پس از قرن‌ها محرومیت و ناکامی امروز که فرصت بدست آورده در راه سعادت و ترقی کامیاب شود، هر کس با این خواسته او از در جنگ درآید مقهور و شکست خورده و منکوب می‌شود. وظیفه امروز مردم سنگین‌تر از همیشه است، بهیچکس، بهیچ دسته سیاسی نباید فرصت سوءاستفاده از جهاد خود را بدهند زیرا هرگز نباید فراموش کنند که همه این مبارزات برضد نفوذ اجنبی است و اجنبی برای ما هر کسی است که خارج از مرزهای ایران باشد.

بخش چهارم - فصل سوم

همه جا رژیم بدنبال فاطمی

بعد از کودتای ضد ملی بیست و هشت مرداد دکتر فاطمی بطور مخفی می زیست، برای یافتن وی کوشش های مأمورین امنیتی شب و روز و در هر کجا که احتمال یافتن او می رفت يك لحظه متوقف نمی شد. در این جریان پدر عیال او را دستگیر کردند و بارها عیالش را مورد پرس و جو قرار دادند و چون به نتیجه نرسیدند به محل نزدیکان و سپس سراغ افرادی رفتند که آن را به نقل از مرحوم دهخدا که در خاطراتش به این موضوع اشاره می کند می شنویم :

«هنگامی که حکومت ملی مرحوم دکتر مصدق را با»
«کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی برانداختند وزیران آن دولت را»
«نیز چون خود رئیس دولت زندانی کردند. از میانه وزیر خارجه»
«مرحوم دکتر فاطمی متواری شده بود که بعدها دستگیر و»
«زندانی شد. در ایام تواری او مأموران همه جا در تجسس او»
«بودند و منازل دوستان و آشنایان او و کسانی را که احتمال»
«حمایت از او می دادند، می گشتند. و از جمله گمان برده بودند که»

«ممکن است حرمت و مقام معنوی دهخدا منزل او را مأمنی»
 «برای دکتر فاطمی ساخته باشد. لذا روزی سرهنگی بایکی دو»
 «مأمور آنجا آمد و پس از کسب اجازه برده خدا وارد شد و»
 «غرض خود را با ایشان در میان نهاد دهخدا نخست با آرامش»
 «تمام خادم خانه را همراه ایشان کرد و دستور داد تمام قسمتهای»
 «خانه را بادقت به ایشان نشان دهد تا واریسی کنند. سرهنگ»
 «همراه خادم و مأموران همه جا سرکشید، از اطاقهای قسمت»
 «فوقانی تا زیرزمینها و یکی دو نیم حیاط طرفین در ورودی که»
 «مسکن برادر و چند خویشاوند دهخدا بود تا اطاقهای خادم و»
 «خادمه و اطاق یادداشتهای لغتنامه، و چون از مخفی نبودن کسی»
 «در آن خانه مطمئن شد نزد مرحوم دهخدا برگشت و با عذر»
 «خواهی از آن بازرسی اجازه مرخصی خواست. دهخدای»
 «بظاهر آرام اما در درون پرازخشم و نفرت به سرهنگ گفت:»
 «همه جا را خوب گشتید، سرهنگ گفت: بلی. دهخدا گفت: اما»
 «یک جا را نگشته اید؟ سرهنگ نگاهی آمیخته به تعجب و شاید»
 «با امید حصول به مقصود کرد و گفت: اما ما همه جا را دیدیم.»
 «دهخدا گفت: کتابخانه را ندیده اید. با من بیائید. از اطاق کار»
 «دهخدا دری به کتابخانه باز می شد که میزهای کار همکاران»
 «ایشان نیز آنجا نهاده شده بود. دهخدا از آن در به کتابخانه»
 «وارد شد و وسط اطاق ایستاد. سرهنگ نیز بدنبالش وارد»
 «شد و بلافاصله گفت: قربان اینجا را اول دیدیم. دهخدا قفسه ای»
 «را در دیوار نشان داد و گفت: آقای سرهنگ در آن قفسه را»
 «باز کنید، آنجا را گمان نمی کنم دیده باشید شاید دکتر فاطمی»
 «آنجا باشد. سرهنگ با تردید در قفسه را باز کرد. اما قفسه پراز»

«کتاب بود. گفت: اینجا چیزی نیست. دهخدا نزدیکتر آمد»
 «کتاب قطوری را نشان داد و گفت آن کتاب را بردارید شاید»
 «فاطمی پشت آن کتاب خزیده باشد سرهنگ که دست خود»
 «را برای برداشتن کتاب دراز کرد و بود عقب کشید، چه تازه»
 «متوجه رفتار و سخنان پرطنز و طعن و سرزنش آلود دهخدا»
 «شده بود خود را جمع کرد و گفت: قربان: اگر جسارتی شده»
 «است می بخشید، ما مأموریم و معذور. و دهخدا با لحن»
 «عتاب آمیز گفت: بله چون مأمورید من هم می خواهم تا مأموریت»
 «خود را خوب انجام دهید و لذا باید همه جا را خوب بگردید،»
 «حتی پشت کتابها را. سرهنگ دیگر توقف را جایز ندید با»
 «عذرخواهی مجدد خدا حافظی کرد و با عجله رفت»^۱

شرح دستگیری دکتر فاطمی

گروه بان علی مظفری راننده‌ی سرگرد مولوی افسر مأمور دستگیری دکتر فاطمی در اوایل انقلاب این ماجرا را که خود شخصاً ناظر بوده چنین بیان داشت:

در میدان تجریش در کوی رضائیه خانه شماره ۲۳ خانمی زندگی می کرد که برادرش سرهنگ جلیلووند افسر شهربانی بود - روز جمعه پنجم اسفند ماه ۱۳۳۲ سرهنگ جلیلووند بخانه خواهرش برای صرف ناهار می رود. خواهر سرهنگ جلیلووند به برادرش اظهار داشت که درهمسایگی ما مرد جوانی است که ریش گذاشته گاهی با احتیاط تمام از اطاق و رانداز می کند و بعد از آنکه مطمئن می شود کسی پشت پنجره مقابل «یعنی خانه ما» نیست گلدانها را آب می دهد. بنظرم یکی از

۱- کتاب خاطرات دهخدا، از زبان دهخدا، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی،



افسران توده‌ئی یاسران حزب توده است. جلیلووند خانه روبروی منزل خواهر خود را ورنده کرده و به خواهرش می‌گوید: تصور نمی‌کنم نظرتو صحیح باشد. برای اینکه توده‌ایها بسیار محتاط هستند و هرگز اقدام به چنین عملی نمی‌کنند یعنی اینکه يك افسر فراری بیاید روزها گلها را با بی‌احتیاطی آب بدهد. سپس از خواهر خود می‌پرسد:

خانه مال چه کس است؟

خواهرش به او می‌گوید: این خانه را دکتر محسنی افسر ارتش و همسر جوانش که دختر صاحب سینمای مایاک در چهارراه اسلامبول است اجاره کرده‌اند و حدود سه ماه است که در آن سکونت دارند.

سرهنگ جلیلووند از خواهرش پرسید: شاید آن مرد پدر عروس یا داماد باشد. خواهرش جواب داد: خیر برای اینکه آن مرد حدود ۳۰ سال بیشتر ندارد... آنروز با همین گفته‌گو پایان رسید و سرهنگ جلیلووند به خانه خود رفت و فردا صبح که به سرکار خود در پلیس تهران می‌رود جریان روز پیش به خاطرش خطور کرده و بلافاصله گزارشی به این شرح به رئیس کل شهربانی که در آن موقع سپهبد علوی مقدم بود نوشت:

محرمانه - بعرض برسد.

«روز گذشته برای دیدن خواهرم بمنزل او واقع در تهریش»
 «کوی رضائیة دفته بودم و خواهرم اصرار داشت که «خانه شما» (۲۱)
 «آن‌کوچه ممکن است یکی از سربازان یا افسران حزب توده مخفی»
 «شده باشد. بنا بر وظیفه انتظامی خود مراتب به شرف عرض»
 «ریاست محترم شهربانی کل کشور می‌رسد تا هر طور مصلحت باشد»
 «اقدام فرمایند.»

رئیس شهربانی وقت سپهبد علوی مقدم در زیر نامه چنین می‌نویسد: تیمسار
 به‌ختیار فرماندار محترم نظامی تهران :

گزارش سرهنگ جلیلوند افسر انتظامی پلیس برای استحضار عیناً حضور شریف تقدیم می گردد.

«سپهبد علوی مقدم»

سرتیپ تیمور بختیار درحاشیه نامه چنین می نویسد:

اجرائیات:

سرگرد مولوی - اقدام نمائید - در صورتی که از سران حزب توده باشد.

مراتب را بوسیله بی سیم به اینجانب فوری گزارش نمائید.

پس از صدور این دستور سرتیپ^۱ بختیار عازم کوشک نصرت می شود تا در مانوری که با حضور کلیه سران ارتش و شاه انجام می گرفت شرکت نماید سرگرد مولوی (که بعدها به درجه سرلشگری رسید سرانجام هلیکوپترش بر روی دکل برق فشار قوی سقوط کرد و بصورت خساکستر درآمد) در آن موقع سرپرست انتظامات فرمانداری نظامی بود. وی حکم مزبور را در جیب نهاد و به آدرس مورد نظر در کوی رضائیه تجریش شماره ۲۱ رفت.

ساعت تقریباً ۱۵ دقیقه به ظهر روز شنبه ششم اسفند ماه ۱۳۳۲ بود که سرگرد مولوی با جیب فرماندار نظامی زنگ خانه را به صدا در آورد. دکتر حسین فاطمی در را گشود و خود را در برابر سرگردی هفت تیر بدست دید. بر حسب عادت در چنین ساعتی دکتر محسنی به خانه آمده و به دکتر فاطمی که مریض بود آمپول تزریق می کرد که حدود سه ماه این امر جریان داشت، بنابراین فاطمی انتظار چنان صحنه ای را نداشت.

۱- سرهنگ تیمور بختیار بعد از کودتا به درجه سرتیپی ارتقاء یافت و فرماندار نظامی تهران شد؛ او در سرکوب آزادیخواهان بیرحمی زیادی از خود نشان داد. بعداً به علت اختلافاتی که با شاه پیدا کرد به اروپا تبعید گشت. در آن موقع وی درجه سرلشگری داشت. بعدها وی در اروپا، سوریه و عراق به فعالیت های ضد شاه پرداخت و در تابستان ۱۳۵۰ در شکار گاهی حوالی بغداد بوسیله ساواک ترور شد. در مصاحبه ای در تاریخ ۴ فوریه ۱۹۷۳ که شاه در زوریخ با ژنرال دو ویلیه نویسنده فرانسوی نمود در پاسخ به این که چه کسی بختیار را کشت وی جواب داد: «ما». ساواک صعود مقاومت ناپذیر. ص ۳۲۲.

در همان موقع که سرگرد مولوی اسلحه را روی پیشانی دکتر فاطمی قرار داد، دکتر محسنی و همسرش در کنار کوچه جیب فرماندار نظامی و شبیح سرگرد مولوی را که در میان در ایستاده بود مشاهده می کنند. همسر آقای دکتر محسنی محکم بر سرش کوبیده و می گوید دیدی که خاک بر سرمان شد. آنها بسرعت خود را از صحنه دور کرده و بخارج می روند.

بهر حال دکتر فاطمی که فشار اسلحه را روی پیشانی خود احساس می کند به سرگرد مولوی می گوید من مریض وقادر به فرار نیستم و در اختیار شما هستم. در این موقع سرگرد مولوی فریاد برآورد - دکتر فاطمی را گرفتم - دکتر فاطمی را گرفتم... اما گروه بان علی مظفری بوی اخطار می کند جناب سرگرد، دو نفر بیشتر نیستیم مردم اگر بفهمند که دکتر فاطمی در دست ما گرفتار است ما قطعاً قطعه قطعه خواهند کرد.

به همین جهت سرگرد مولوی دکتر فاطمی را بدون فوت يك دقیقه حتی تعویض لباس با سرپائی و رب دشامبر در عقب جیب سوار کرده و در همان حال ضربه ای با هفت تیر به سر او می زند.

سرگرد مولوی نخست در نظر داشت که بکلانتری تجریش واقع در ابتدای خیابان نیاوران برود تا چند سرباز و مأمور او را تا مقر فرمانداری نظامی اسکورت کنند اما تغییر عقیده می دهد و عازم دربار می شود و ساعت حدود نیم بعد از ظهر جلو کاخ می رسد.

سرگرد مولوی به افسر نگهبان کاخ گفت که به سرتیپ نعمت الله نصیری فرمانده گارد سلطنتی اطلاع دهید که جهت کاری بسیاری فوری باید او را به بینم و یا خود ایشان دم در مراجعه کنند. نصیری پس از لحظه ای ظاهر می شود و می پرسد موضوع چیست؟

سرگرد مولوی می گوید:

قربان فاطمی را گرفتم!

نصیری با تعجب به نزدیک جیب آمده و سر خود را داخل جیب کرده و نسبت به دکتر فاطمی بددهنی می کند.

دکتر فاطمی می گوید ما برای مملکت جز خدمت کاری نکردیم، آینده این مسئله را بشما ثابت خواهد کرد.

و در جواب ناسزای نصیری می گوید: تیمسار شما مؤدب تر صحبت کنید: نصیری بامشت بصورت دکتر فاطمی می کوبد بطوریکه تمام صورت و تمام رب دشامبر دکتر فاطمی خون آلود می شود و خطاب به سرگرد مولوی می گوید: «ببرش فرمانداری نظامی تامن بوسیله بی سیم مراتب را به عرض اعلیه حضرت همایون برسانم».

مولوی به نصیری گفت: تیمسار استدعا دارد بعرض برسانید که چاکر افتخار دستگیری این «جنایتکار» را داشتم. نصیری گفت، معلومه، خیالت جمع باشه. مولوی در حالی که دو افسر گارد از نصیری گرفت آنانرا در عقب جیب در دو طرف دکتر فاطمی نشانید و خود در جلو نشست و بسوی فرمانداری نظامی رهسپار شد.

صحنه سازی برای از بین بردن دکتر فاطمی

خبر دستگیری دکتر فاطمی که به سپهبد علی مقدم رئیس شهربانی و تیمور بختیار فرمانداری نظامی رسید بایک توافق نقشه از بین بردن او را بدست او باش کشیدند.

شعبان جعفری وعده دیگری از او باشان و لمپن های حرفه ای به جلو شهربانی فرا خوانده شدند. به آنها دستور داده شد به محض خروج دکتر فاطمی از شهربانی به وی حمله ور شده و به ضرب چاقو و چماق او را مضروب کنند بطوریکه جان سالم بدر نبرد.

پلکان شهربانی در آن روز شاهد یکی از زشت ترین جنایات رژیم بود. خانم

سلطنت فاطمی - خواهر دکتر حسین فاطمی بمجرد اینکه خبر دستگیری برادرش را از رادیو می‌شنود خود را به جلو شهر بانی می‌رساند و این همان هنگامی است که نقشه شوم سردمداران رژیم در شرف انجام است. وی برادرش را دست بند زده ملاحظه می‌کند که در جلو پلکان ایستاده و یک افسر و چند سرباز در کنار وی می‌باشند، ظاهر قضیه آن بوده که دکتر فاطمی را از شهر بانی به اتومبیل منتقل کنند ولی در اصل لمپن‌ها در کمین برای دستورات آماده شده بودند شعبان جعفری به نوچه‌هایش می‌گوید، بکشیدش، بکشیدش، اما خواهر شجاع و از جان گذشته دکتر فاطمی خود را بروی برادرش می‌اندازد و در این «مراحم ملوکانه» ده ضربه چاقو از ۱۶ ضربه به پیکر شجاعش وارد می‌شود، ۶ ضربه هم به دکتر فاطمی اصابت می‌کند فریادهای بانو سلطنت فاطمی «برادرم را کشتند، مردم دکتر فاطمی را کشتند» عابرین را متوجه قضایا می‌کند، خانم سلطنت فاطمی بیهوش در کنار برادرش که سخت زخمی شده بروی زمین می‌غلتد، سربازان فوراً دکتر فاطمی را به لشکر زرهی می‌برند و یکی از مأموران وزارت امور خارجه - که محل آن درست رو بروی شهر بانی است - خانم سلطنت فاطمی را به بیمارستان نجمیه می‌رساند.

در آن شب تمام خبر گزاریه‌ها خبر دستگیری دکتر فاطمی را گزارش می‌کنند و جزئیات اتفاقی که جلو شهر بانی رخ داده بود با تفصیل به سراسر دنیا خبر می‌دهند. شاه از این جریان عصبانی شده و برای جلوگیری از افتضاح بیشتر دستور می‌دهد، «بهر قیمتی که شده او را زنده نگاهدارید».

دکتر فاطمی مدت دو ماه را در وضع بسیار ناراحت‌کننده‌ای در حالیکه خون استفراغ می‌کرد ر بارها تادم مرگ رفت، گذرانید، اما او باید زنده می‌ماند تا با دفاعیات خود برای نسل‌های بعدی آنچه را که اندوخته بود بطریقی به یادگار بجای می‌نهاد.

بعد از هفت ماه دکتر فاطمی همسر و فرزندش علی را می‌بیند
اصولاً وضع جسمانی دکتر فاطمی بعد از تروری که نسبت به وی انجام گرفت

خوب نبود و از آن سوء قصد همواره رنج می برد. حمله وحشیانه ای هم که رژیم برایش ترتیب داد مزید بر علت گشت و او را سخت گرفتار بستری بیماری کرد. در خلال بازداشت چنان وضع وی وخیم بود که پس از مدتها گرسنگی و تزیق و قتی برای اولین بار سوپ جوجه رقیقی را که باو دادند برخلاف گذشته برنگرداند پزشکان را دچار تعجب نمود.

بهر حال تقریباً بعد از ۷-۳۶ روز که از دستگیریش می گذشت روز چهارشنبه ۱۰ صبح خواهرش بانو سلطنت و پریشوش سیطوطی (فاطمی) همسرش به منزل سرتیپ آزموده دادستان ارتش رفته و تقاضای ملاقات او را می نمایند، دادستان ارتش با این امر موافقت نموده و نامه ای به سرتیپ دکتر ایادی رئیس بیمارستان می نویسد. بعد از ظهر همان روز خانم و همسر دکتر فاطمی موفق بدیدن فاطمی می شوند. در این ملاقات که در ساعت ۳ بعد از ظهر صورت می گیرد طفل خردسال دکتر فاطمی را هم به نزد پدر می برند. «علی فاطمی» ۱۰ ماهه بود و ۷ ماه می گذشت که پدرش را ندیده بود. در آن لحظه بیمارستان شماره ۱ ارتش شاهد منظره ای عاطفی از دیدار پدری مبارز و مقاوم و طفل و همسری است که جریان آن دیدار را از زبان همسر دکتر فاطمی می شنویم.

«ساعت سه بعد از ظهر به اتفاق خواهر دکتر فاطمی»

«پس از کسب اجازه از دادستان ارتش به بیمارستان رفتیم... و»

«این اولین مرتبه ای بود که پس از واقعه ۲۸ مرداد و متواری»

«شدن دکتر فاطمی او را باریش انبوهی در روی تخت بیمارستان»

«میدیدم...»

«دکتر فاطمی که در روی تخت خوابیده و چشمانش را»

«بسقف اطاق دوخته بود بمحض دیدن ما سرش را بطرف ما»

«برگرداند و چون کودک خردسال خود را در بغل من دید چند»

«لحظه چشمهایش را برهم نهاد در این لحظه معلوم نبود چه»

«افکاری در مغز او وجود داشت.»

«كودك كه حدود ۸ ماه است پدر خود را ندیده به مجرد»

«دیدن دکتر فاطمی با آن سر و وضع و دیش سیاه و پرپشت ترسیده و»

«گریه را سر داد و دکتر فاطمی هم در حالیکه متأثر شده بود با چشمانی»

«باز گریه کردن بچه اش را نگاه می کرد. دکتر فاطمی می خواست»

«بچه اش را ببوسد ولی كودك از ترس حاضر نبود صوتش را بصوت»

«او نزدیک کند. در این ملاقات که حدود ده دقیقه طول کشید نماینده»

«دادستان ارتش نیز حضور داشت.»

دکتر فاطمی طی این مدت جز چند کلمه احوالپرسی صحبت دیگری نکرده
اگرچه وی از دیدن كودك خود متأثر شد اما با دیدار خانم و خواهر خود بطور
محسوس خوشحال شد و طبق گزارش پزشکان معالج این ملاقات تا اندازه ای برای
تقویت روحیه وی مؤثر واقع شد و بعد از آن ملاقات وضع روحی اش رو به بهبود
نهاد و توانست مقداری آب میوه از دست پرستارش گرفته و بخورد.

دیدار مزبور در روحیه و حال دکتر فاطمی بطوری مؤثر می افتد که پزشک معالج
وی در گزارشش اشاره به گذراندن شب آرامی می کند.

روزنامه آسیای جوان در فروردین ماه گزارشی در این مورد درج کرده که در
زیر بنظر می رسد:

باز دیدی از دکتر فاطمی در بیمارستان ارتش

برای این که از نزدیک دکتر فاطمی را به بینم به بیمارستان شماره ۱ ارتش
رفتم. این بیمارستان در میان درختان انبوه و سبز و خرم و گلهای زیبا قرار دارد و
برای اطلاع از محل دکتر فاطمی بایک دسته گل به عنوان یکی از بستگان او بطرف
بیمارستان رفتم در بیمارستان پس از ثبت نام و هویت من به من اجازه دادند که دسته

گل را تا در ورودی بیمارستان که دکتر فاطمی در آن بستری است ببرم. این ساختمان سه طبقه است و در طبقه دوم آن دکتر فاطمی بستری است در این طبقه کریدوری است که پنج اطاق در آن واقع است در این قسمت که به بخش افسران معروف است همیشه ۵ سرباز غیر مسلح و یک سرباز مسلح کشیک می دهند. در راهرو مزبور دو اطاق رو بروی هم قرار دارد در اطاق دست راست دکتر فاطمی بستری است و در دو اطاق دیگر افسران و افراد مراقب دکتر فاطمی زندگی می کنند. در هر یست و چهار ساعت دو نفر افسر ارتش که یکی از آنها سرگرد ذالقاش و دیگری سرگرد دادفر است مأمور مراقبت بیمار هستند. هر یک از این افسران هنگام کشیک یک سرباز مسلح در اختیار دارند و از اطاق بیمار مراقبت می کنند.

وقتی وارد اطاق دست راست می شویم در گوشه راست که در ورودی قرار دارد دکتر فاطمی روی تخت خوابی خوابیده سربیمار بطرف بالای اطاق و پایش بطرف پائین اطاق است. در این اطاق یک کمد سفید مخصوص لباس، یک جاسای مخصوص دوا است. در اطاق فاطمی قریب ۵۰ دسته گل بزرگ که خویشاوندان و دوستانش برای او فرستاده اند دیده می شود. هنگامی که یکی از بستگان او می خواهد به ملاقاتش بروند یک افسر رکن دوم، یک سرباز غیر مسلح، پرستار مخصوص بیمارستان و افسر مراقب حضور دارد و بحرفهائی که بین بیمار و بستگان رد و بدل می شود گوش می دهند. در مواقع عادی نیز یک پرستار و یک سرباز در اطاق مراقب حال فاطمی هستند. دکتر فاطمی لباس سفید بیمارستان پوشیده و هنوز ریشش را نتراشیده است. هر دو ساعت به دو ساعت یکی از اطباء معالج از او عیادت می کند و سرتیپ آزموده دادستان ارتش نیز هر چند ساعت یکبار با تلفن از حال او جویا می شود و روزی یکمرتبه هم شخصاً به بیمارستان می رود تا دکتر فاطمی را از نزدیک ببیند.

از دو هفته قبل که حالت مزاجی دکتر فاطمی بسیار وخیم شد هر شب یکی از افراد خانواده او تا صبح در بالینش بیدار و مراقب حال او بوده اند بطوریکه یکی از

افراد خانوادهاش اظهار می‌داشت یکشب خانم طلعت [منظور خبرنگار سلطنت است] همشیره دکتر فاطمی و شب دکتر بانو پریوش همسروی تا صبح بر بالین وی بسر میبردند.

اطباء معالج دکتر فاطمی عبارتند از: آقایان سر تیمپ ایادی، سر تیمپ نجف‌زاده، سر تیمپ مقبل و سر هنگک دکتر ملک‌افضلی، اطباء مخصوصی فاطمی که بنا به تقاضای خود او هر روز از او دیدن میکنند، آقایان پرفسور عدل و دکتر غلامحسین مصدق هستند. در هر ۲۴ ساعت یکبار اطباء مزبور تشکیل جلسه داده و درباره وضع بیمار مشاوره می‌کنند.

بطوری که یکی از اطباء اظهار می‌داشت هنوز علت اصلی بیماری دکتر فاطمی برای آنها معلوم نشده ولی همگی در این نکته با هم هم عقیده‌اند که بیمار مبتلا به خونریزی داخلی شده باشد از این جهت تصمیم گرفته‌اند بوسیله پرفسور عدل و سر تیمپ نجف‌زاده او را عمل کنند و سایرین هم هنگام عمل حضور داشته و نظارت کنند. درباره علت عمل اطباء نمی‌توانستند نظریه صحیح بدهند زیرا عکسبرداری از امعاء و قسمتهای بدن بیمار ممکن نبود و این عدم امکان بدین جهت است که هشت ساعت قبل از عکسبرداری لازم است بیمار داروئی بخورد تا بعداً از او عکسبرداری کنند در وضع حاضر چون جهاز داضمه خسار می‌شود از اینرو اطباء اظهار داشته‌اند که باید یکبار محل سابق را باز کرد و پس از بازدید روده‌ها و امعاء اگر محلی آسیب دیده و لازم به عمل جراحی بود عمل شود. اطلاع رسید که این عکسبرداری انجام گردیده است.

پس از اینکه دکتر فاطمی با گلوله مجروح شد سفری به آلمان کرده و در بیمارستان «المی-زابت» بستری گردید و تحت نظر پروفسور زپفل آلمان تحت معالجه قرار گرفت بطوریکه اظهار شده پروفسور عدل و پروفسور زپفل هر دو معتقد بودند که دکتر فاطمی دچار مرض «اتوکنتز ناکتود» شده، پروفسور عدل معتقد بود که این قسمت از لوله معده عمل کرده بیمار را معالجه کند در حالی که پروفسور زپفل بر طبق

نظریه خود اتوکنترفساتود را با وسیله فلزی مخصوص بسته و بادادن روزی يك پیچ به آن شیئی فلزی بتدریج لوله‌ها را بهم متصل کرد. و بدین وسیله دکتر فاطمی را معالجه کرده است. اکنون اطباء تصور می کنند که بار دیگر این لوله بر اثر ضربات وارده بمعددهاش در روزی که دستگیر و مضروب شده صدمه دیده است و خونریزی داخلی از همین جا است یا از زیر ریه که چاقو خورده است. بهر حال دکتر فاطمی هر بار که استفراغ می کند يك لگن خون استفراغ می کند.

در روز دستگیری ۸ ضربه چاقو به ریه، سینه، پهلو و پشتش وارد شده و تصور می رود یکی از ضربات سبب خسونریزی به ریه شده باشد، خونی که دکتر فاطمی استفراغ می کند مانده و رنگ آن تیره است. بیمار پس از استفراغ خون دچار سکسکه می شود و بیست و چهار ساعت ناراحت است.

نبض بیمار ۸۰ و فشار خون او بین ۷ تا ۱۰ است. بر اثر کثرت تزریق پنسیلین و استرپتومایسین و اروئومایسین بیمار مصونیت پیدا کرده و دیگر این داروها بر روی او مؤثر نیست.

نکته مهم دیگر اینست که بیمار بهیچ وجه قادر بخوردن غذا نیست و اطباء بوسیله تزریق آمپول غذائی (برمستن ان) و همچنین آمپول مخصوص (پری امین) او را زنده نگهداشته اند و به او ماده غذائی میدهند.

حالش را از دادستان ارتش پرسیدیم گفت غذا نمی خورد و دستور پزشکان را هم اجرا نمی کند و چون پزشکان نمی توانند او را از بیمارستان اخراج کنند بنابراین اضطراباً از خود سلب مسئولیت کرده اند. دادستان ارتش می گفت یکی دو مرتبه خودم بسا دکتر فاطمی صحبت کردم و گفتم چرا غذائی که دستور می دهند نمی خوری؟ جواب داد من مزاج خودم را بهتر از آنها می دانم و بنابراین آنچه بمزاجم سازگار است انجام می دهم.

آنچه مسلم است در حدود چهل روز است دکتر فاطمی چیزی نخورده و در تمام این مدت باتزریق آمپول او را نگاه داشته اند.

انتقال به زندان

در تیرماه ۱۳۳۳ با وجودی که حال عمومی دکتر فاطمی بسیار ونخیم بود و حتی نمی توانست قدم به زمین نهد بابرانکار در حالی که فقط قرآن کوچک و عکس فرزندش «علی» که در آن هنگام بیست ماهه بود - به همراه داشت، به این عنوان که «شمارا به محل آرامتر و راحت تری انتقال خواهیم داد» به محل زندان لشکر ۲ زرهی بردند.

در آخرین روزهایی که دکتر فاطمی از بیمارستان به زندان منتقل شد ضربان قلبش ۹۰، فشارخونش ۷۵، حرارت بدنش ۳۸ و ۳۹ بود. و بنا به اظهار برادرش که اغلب در کنارش بود، او حتی نمی توانست يك لیوان نوشابه بپاشاند.

علیرغم این وضع که لزوم عمل جراحی وی را پزشکانی چون دکتر غلامحسین مصدق، دکتر عزیزی، دکتر هنجن، پروفیسور عدل، دکتر سعید حکمت ضمن صورت جلسه امضاء کرده بودند، دادستان بهائی به آن نداد و بیمار را به زندان روانه کرد.

خانم پریوش فاطمی همسر دکتر فاطمی در جواب دادستان که از مقاومت جسمی دکتر فاطمی حیرت کرده بود گفت: «روحیه قوی و استقامتش در برابر بیماری و مواظبتی که ما ادا می کنیم او تاکنون زنده نگاهداشت، وی سپس اظهار داشت فقط دکتر ایادی معتقد است که دکتر فاطمی سالم است!»

در همان هفته های آخر مرداد ۱۳۳۲، یعنی یکسال بعد از کودتا بازجوئی های پیاپی از بیماری که قدرت تکلم آنچنانی ندارد شروع می شود و این در حالی است که دکتر فاطمی را بابرانکار از آمبولانس به داخل دادگاه می آورند.

بخش چهارم - فصل چهارم

دفاعیات و محاکمه دکتر حسین فاطمی

به قلم خودش

ضروریست جریان جلسه محاکمه دکتر فاطمی را قبل از پرداختن به دفاعیاتش که یکی از اسناد معتبر تاریخ ایران است نقل نماییم.

پس از آنکه دکتر فاطمی از بیمارستان به زندان منتقل شد او را در بیدادگاه فرمایشی در حالی که مریض بود حاضر کردند: شرح اولین جلسه - هفتم مهرماه ۱۳۳۳ - لشکر ۲ زرهی.

دکتر فاطمی را در حالیکه روی تخته‌خوابی دراز کشیده بود بسالن دادگاه منتقل کردند. درست در ساعت ۱۱ صبح بود که اعضای دادگاه هم بسالن مزبور آمده و پس از لحظه‌ای خبرنگاران و عکاسان بسالن دادگاه راهنمایی شدند در این موقع دکتر فاطمی هنوز بمحل مورد نظر در دادگاه منتقل نشده بود. پس از آنکه عکاسان از محل دادگاه عکس گرفتند بیرون رفته سپس دکتر فاطمی را که چند سرباز او را بروی برانکارد حمل می‌کردند به محل «متهمین» قرار دادند. دکتر فاطمی در آن

موقع چشمهایش را بر هم نهاده و از درد بخود می پیچید. بعد از آنکه جای تختخواب دکتر فاطمی تعیین گردید، رئیس دادگاه بانواختن زنگک رسمیت جلسه را اعلام کرد و در این موقع منشی دادگاه صورت جلسه را قرائت نمود.

رئیس - خطاب به دکتر فاطمی.

دکتر فاطمی - اسمم حسین فاطمی، پدرم سید علی، شغلم سیاست، سن ۳۷ سال، مذهب شیعه اثنی عشری، پیشینه کیفری ندارم عیال دارم اولاد دارم محل پادگان لشکر ۲ زرهی.

در دومین جلسه محاکمه دکتر فاطمی مطالبی درباره وضع مزاجی خود بیان کرد و گفت من بیمارم و باید این موضوع را دادگاه در نظر بگیرد، اما سر تیپ قطبی اظهار داشت حضور شما در دادگاه طبق «گواهی!» اطباء می باشد که عیناً در دادگاه قرائت می شود. منشی دادگاه صورت جلسه پزشکی در مورد حال مزاجی دکتر فاطمی را بشرح زیر قرائت کرد:

صورت جلسه پزشکی:

«بفرموده تیمسار ریاست اداره بهداری ارتش کمیسیون»
 «مرکب از پزشکان امضاء کننده زیر در ساعت ۱۲ روز ششم»
 «شهریور ماه ۱۳۳۳ در پادگان بی سیم لشکر ۲ زرهی برای»
 «معاینه غیر نظامی دکتر حسین فاطمی تشکیل گردید و بنظر»
 «اعضاء کمیسیون حالت مزاجی و روحی زندانی نامبرده»
 «رضایتبخش می باشد و حضورش در دادگاه برای دفاع از خود»
 «هیچگونه مانعی ندارد، ولی چون ماههای متوالی از حرکت»
 «خودداری نموده و ممکن است هنوز همراه رفتن کاملاً عادت»
 «نکرده باشد لذا در صورت اقتضا حمل مشارالیه به دادگاه»
 «وسیله آمبولانس ترجیح خواهد داشت. سرلشکر دکتر خوشنویسان،»

«سرلشکر دکتر ایادی، سرتیپ دکتر مقل، سرهنگ دکتر قدین.»

ضمن دیداری که نگارنده جهت تدوین کتاب مصدق و تصدیق با مرحوم آیت‌الله سید رضا زنجانی بعمل آورد، ایشان ضمن برشمردن خطاطرات خود از دروان نهضت ملی، به ارتباط خود در زندان با دکتر فاطمی اشاره کردند و دست‌نوشته‌های گرانبھائی در آن رابطه برای ثبت در تاریخ در اختیار اینجانب نهادند، قبل از آن که دست‌نوشته‌ها بنظر برسد لازم است جملاتی که در آخرین ارتباط بین مرحوم دکتر حسین فاطمی و مرحوم آیت‌الله سید رضا زنجانی رد و بدل شده از قول ایشان در اینجا منعکس نمائیم. ایشان به‌بنده فرمودند: «به دکتر گفته شد اگر کاری داری بگو تا برایت انجام دهیم، دکتر گفت قرضی به فلان کس به فلان مبلغ دارم، گفتم قرض خود را ادا شده تلقی کن، پرداخت می‌شود، کار دیگری داری بگو، آن مرحوم گفت هر طود شده به دکتر مصدق پیام مرا برسانید. چون قیمومیت فرزندانم [عالی] را ما یلم به او محول کنم.»

در رد ادعای نامه‌ها

اگر در ایراد بصلاحت، مطالبی خوانده و گفته شده نه تصور فرمایید که نتیجه کار را آشکار نمیدیدم و سرانجام گفته‌گوها و مباحثات را نمیدانستم. بلکه برعکس تا حد زیاد و شاید تمام صحنه را ما پیش‌بینی میکردیم و روشن بود که آن مقدمات چندین ماهه و شاید چندین ساله بدون بهره‌برداری نخواهد ماند و هرگز بخاطر حفظ قوانین و اصول از میانه راه ما را رها نخواهند کرد و به دادگاه صلاحیت‌دار نخواهند فرستاد. ممکن است کسانی بگویند اگر چنین حدس میزدید چه لزومی داشت چانه خویش و سر دیگران را بدر آوری و باین رنجوری و کسالت زحمت تهیه جواب و دفاع را بر خود هموار سازید. به آنهایی که این ایراد را میگیرد باید عرض کرد که اگر در مقام جواب و ایراد دلایل رد صلاحیت بر نمی‌آمد، ممکن بود تصور کنند که مطالب صورت قهر و تعرض بخود گرفته یا آنقدر در دادن جواب

درمانده و عاجز شده‌ام که ترجیح داده‌ام ساکت بمانم. همچنین اگر بانتخاب وکیل مبادرت نمی‌کردم معاندین می‌گفتند و می‌نوشتند که احادی برای قبول وکالت این پرونده حاضر نشد و دادگاه بناچار و برای اجرای قانون وکیل تسخیری معین کرد. قسمتی از آنچه را که باید واقع شود من قبلاً به وکلای محترم خود که با کمال لطف و جوان مردی با قبول وکالت من در مقام دفاع از حق و عدالت برآمدند و بدون کمترین و کوچکترین توقع مادی تمام سعی و کوشش خود را در انجام وظیفه مقدس خویش بکار بستند، عرض کرده بودم تا بعداً از آنچه بظهور میرسد دل‌سرد و مأیوس نشوند. و نیز متوجه باشند که موکلشان بعد از تجاربی که حوادث روزگار به او عنایت کرده دیگر آنقدرها ساده‌لوح و زودباور نیست که از آنچه در جلو صحنه بازی میشود پی به قضایای پشت‌پرده نبرد و نداند که گفتار معروف لاف‌وتن: «دلیل قویتر همیشه مقبول‌تر است» درهمه جا و بخصوص در دادگاه‌های نظامی که هر مبنای قدرت و قوت بیشتر از قانون استوارند کاملاً صدق میکند. بهر صورت دادگاه رأی داده است که صلاحیت رسید به اتهامات منتسبه را دارد و برای شنیدن ادعای نامہ دادستان و جواب متهم آماده است. آن مرحله‌ای را که گذشت فعلاً فراموش میکنیم و خاطره تلخ و ناگواری را که آن رأی غیر عادلانه باقی گذاشته سعی میکنیم از یاد ببریم.

پس فعلاً تجزیه و تحلیل ادعای نامہ و رد مطالبی که در آن بعنوان دلیل ذکر شده است مورد نظر است. باید قبلاً عرض کنم که در اینجا هم مثل ایراد بصلاحیت آنچه را خودم عرض میکنیم مطالبی است که تهیه آنها از نظر جریانات و حوادثی که روی داده است از عهده آقایان وکلای محترم مدافع ساخته نبود و ناچار شدم با همه ضعف و ناتوانی و خرابی حافظه و مشکلات دیگری که داشته است یادداشت کنم و بعرض برسانم.

از جنبه قضایی و قوانین دادرسی و سایر مطالب حقوقی آنچه را مقتضی است که به استحضار دادگاه برسد تیمسار سرتیپ قلعه بیگی و جناب سرهنگ... انجام خواهند داد پس بنده با ناتوانی که داشته و دارم سعی کرده‌ام مطالب را چه از نظر

نداشتن وقت کافی و چسبیدن نظر کسالت به اختصار بیان نمایم. چنانچه در بعضی قسمتها توضیحات را به جزییات کشانیده‌ام چون ضرورت ایجاب میکرده است مرا معذور خواهند داشت.

از ادعا نامه تقدیمی تیمسار دادستان همانطوریکه عرض کردم بنده سه هفته بعد از اینکه در مطبوعات انتشار پیدا کرد مستحضر شدم و چون پس از ختم بازپرسیها هم از خواندن کتاب و جراید محروم بودم و ملاقات هم بالطبع نداشتم میتوان عرض کرد که همه مردم از ماجرا خبر داشته ولی خود من که باید در صدد تهیه وکیل و حاضر کردن لایحه دفاعی برآیم همچنان بی اطلاع نگه داشته شده بودم. البته ایشان با این همه لطف و عنایتی که بمن دارند و نمونه آنرا از لحن ادعا نامه میتوانید حدس بزنید، هرگز غرض خاصی از بی خبر گذاشتن من نداشته‌اند اما گمان میکنم اگر بما پس از خاتمه بازپرسی و شنیدن آخرین دفاع محدودیت‌هایی را بعنوان بیم از تبانی برای من فراهم آورده بودند بر میداشت و اجازه میفرمودند که از آنچه مربوط به این پرونده و ادعا نامه دادگاه آنست مستحضر شوم حدس می‌زدم به مقررات همین داده‌های خودتان نزدیک‌تر بود و بدین‌ها مجال پیدا نمی‌کردند که بگویند فشار خلاف قانون و محدودیت برخلاف مقررات به منم وارد آورده‌اند.

چرا ایشان تا این مقدار ارفاق قانونی را هم در حق یکی از متهمین این ادعا نامه روا نداشتند مصلحتی بوده است که تشخیص علت آن از عهده من خارج است. بالاخره دادگاه اطلاع داد که چنین ادعا نامه‌ای صادر شده است و من طبق قانون دادرسی و کیفر ارتش باید از میان نظامیان و هم‌ردیفان آنها و کیلی انتخاب کنم.

حقیقت اینست که من اصولاً کم معاشرت هستم و مخصوصاً شخصیت‌های ارتش را کمتر می‌شناختم و با چند نفری هم در کابینه جناب آقای دکتر مصدق افتخار آشنایی پیدا کردم، گمان نمی‌بردم حاضر بشوند اوقات عزیزشان را صرف مدافعه از کسی کنند که در گوشه زندان افتاده است. از منشی دادگاه که لطفاً نامه را آورده بودند سؤال کردم آیا فهرستی در دادگاه از کسانی که قبول و کالت می‌کنند دارید؟

و چند نفر را اسم بردند که من از میان آنها آقای سرهنگ شاهقلی که اسمشان را فقط شنیده‌ام و خودشان را ابدأ ندیده‌ام انتخاب کردم. ضمناً پرسیدم که آیا سرتیپ قلعه بیگی در طهران هستند یا خیر و چون ایشان بطور مثبت یا منفی اطلاعی نداشتند دل بدریا زده تیمسار را بعنوان وکیل اول خود در ذیل همان نامه معرفی نموده و اضافه کردم که وضع و حال مزاجی من ایجاب میکند که یکنفر را هم انتخاب نمایم تا یادداشتهای خصوصی مرا تنظیم نماید، زیرا خودم قادر به نوشتن نیستم و این امر میسر نخواهد بود مگر اینکه دادستان محترم اجازه ملاقات بدهند تا با نزدیکان خود مشاوره کنم. این اجازه مرحمت نشد و فقط تلفن فرمودند که پدرخانم مرا در زندان برای یک دفعه ببیند. باتیمسار سیطوتی نظریات خودم را در میان گذاشتم و ایشان رفتند که مطالعه کنند و کسی را که بتواند تقریرات مرا بنویسد و کارهای دیگر آنرا آماده کند جستجو نمایند و بمن درثانی اطلاع دهند از قراری که شنیدم در مراجعه به تیمسار آزموده برای ملاقات دوم موفق به جلب موافقت مقام دادستان محترم نگردیدند. و بنده همچنان در انتظار باقی ماندم و از روی ناچاری باید عرض کنم که تهیه هر صفحه این یادداشت‌ها موجب مزید کسالت و افزایش درد ورنجوری من گردید. و در روزهای اول بطوری بزحمت افتادم که تا دو سه روز دیگر دست بقلم نبردم و کفاره تجدید فعالیت را به قیمت تب مدام باضعف بیحساب پرداختم. غرضم این است که اگر تا این حدود مساعدت و ارفاق میشد دیگر این اوراق اسباب دردسر تازه‌ای برای من نمیشدند و باین تن رنجور و بدن خسته و نحیف که در ماه هفتم بستریست فشار مافوق طاقت وارد نمی‌آمد.

روزهایی که مرا سؤال پیچ می‌کردند و عجله داشتند که پرونده را ببندند و تأخیر در این مهم را حتی برای چند روز هم جایز نمی‌شمردند و تا نیمه شب مریض را به بازپرسی و گفت و شنود روا می‌داشتند. روی قاعده باید ایام استراحت من می‌بود، و از همه ماجراها گوشم و فکر و روحم فارغ می‌ماند. زیرا من بیای خود از پله‌های فرمانداری بالا رفتم و جنازه‌ام را زیر سقف

شهربانی جمع کرده بیادگان بردند. انصاف و مروت اقتضا میکرد رفتاری را که با يك اسیر یا روشی را که با يك زندانی مریض دارند بامن هم درپیش گیرند. و اقلاً اجازه میدادند که آثار آن ضربات از بین برود و مزاج از دست رفته اندکی سلامت خود را بازیابد، آنگاه به آنچه مقتضی میدانند عمل کنند. اسیر و زندانی و مریض وقتی حمایت قانون را هم از او بردارند و ماهها در را به روی او ببندند تا صدای ناله او را هم کسی نشنود، دیگر جز تسلیم محض و اطاعت مطلق چه چاره‌ای میتواند بیندیشد؟

در تمام این احوال که احدی از من خبر نمی‌توانست داشته باشد اخبار صحت یا عافیت مرا مقامات دادستانی گاهی نمیدانم از باب چه مصلحتی بجرایب میدادند. ولی در همان حال صبح و شب طشت خون از اطاق من بیرون می‌رفت و هیچ نمیدانستم که آیا روشنی روز بعد را هم چشم من خواهد دید یا برای همیشه در ظلمت و سکوت بسته خواهد بود؟ درست است که آن اندازه از خطر اکنون وجود ندارد ولی از شما آقایان میپرسم که این حالت و وضعیت من برای محاکمه و دادگاه مناسب است؟ در جاهای دیگر هم که دعوی آزادی و دموکراسی دارند و رژیم خود را رژیم پارلمانی می‌نامند، با يك نفر جانی قاتل آدم‌کش و هرچه دیگر اسمش را می‌خواهید بگذارید اینطور معامله میکنند؟ آقایان، خدای نا کرده ما متهم سیاسی هستیم؟ بلای سیاست مشرق‌زمین استعمارزده ما را به این روز انداخته است.

از قانون بگذرید از اصول بین‌المللی چشم بپوشید. مقررات همین دادگاه‌های خودتان را هم ندیده بگیرید. ولی چطور ممکن است تمام احساسات و عواطف بشری را فراموش کرد، اسیر دست‌بسته‌ای را برده‌اند بضربات چاقو سپرده‌اند. بقول مقامات دولتی از جیب تماشاچیان چاقوی ضامن‌دار بیرون آمده و بر پشت و پهلو و شکم او فرود آمده است.

غیر از این که چیزی نیست آیا نباید او را درست معالجه کرد؟ عوارض آنرا از میان برد متهم را صحیح و سالم بدادگاه آورد؟ من حوصله ماهها تخت خواب

بیمارستان و زندان را داشته‌ام تحمل مشقات و محرومیت‌های مجلس نظامی را کرده‌ام چطور باز پرس نظامی یادداستان طاقت نداشته‌اند که بحال ختم معالجه‌متهم را بدهند؟ این پرونده را باز کنید ببینید چند بار اشتها تهنیه شده که من کاملاً سالم هستم. باز چند روز بعد به بیمارستان کشانیده شده‌ام. چند دفعه در بیمارستان اجتماع کرده و گفته‌اند حالش روبه‌بهبودیست و دو روز بعد دستور عکس برداری و جراحی صادر کرده‌اند. اگر تمام آن جریانات را بخواهم حکایت کنم. خودش داستان خنده‌آور و در عین حال رقت‌بار است که ما را از بحث اصلی باز خواهد داشت. اشاره به این قضایا از این جهت بود که تعقیب و دستگیری و مجروح نمودن بقصد قتل و بازپرسی تا صدور ادعانامه و تاهمین شرفیابی فعلی هیچیک از این مراحل از روی قانون و موازین عدل و مروت نبود، سهل است در اغلب موارد با جوانمردی و رفتاری که غالب و مغلوب فاتح و اسیر در جدال با اجنبی هم رعایت می‌کنند تطبیق نداشته است. و عجب این است که طرز عمل و این نحوه را در موقعی هم که خواسته‌اند رنگ روغنی از قانون به انتقام جوئیها و خشونت‌های چهارده ماه اخیر بزنند، ترك نگفته‌اند. و جملات و عبارات مملو از ناسزا و دشنام متن ادعانامه تقدیمی، بهترین گواه این مدعاست. ادعانامه تیمسار دادستان را در حقیقت میتوان به سه قسمت تقسیم کرد:

۱- قسمت حسامی و رزمی ۲- قسمت مبالغه و اغراق ۳- قسمت ناسزا و دشنام. چنانچه این سه قسمت را از ادعانامه حذف کنند بگمانم مطلب مهمی از آن باقی نماند که بتوان با آن وسیله سه نفر متهمین این پرونده را ماهها در سخت‌ترین شرایط به زندان انداخت و بعد هم با هزاران من سریشم آنها را به ماده ۳۱۷ چسبانید. قسمت حسامی و رزمی ادعانامه بطوری افکار نویسنده ادعانامه را تحت سیطره و نفوذ خود گرفته که از سطر اول تا آخر همه جا گمان میکنند بعد از جنگ فتح الفتوح و سبك قصاید معلقه، این فتح بزرگ را کسی مورد حماسه خوانی قرار داده است. یایکی از داستانهای پهلوانی شاهنامه را به نثر امروز فارسی در آورده‌اند. نه هیچیک از

مورخین عهد بناپارت از فتح «استرلیتز» یا قشون کشی به ایتالیا با این غرور و نخوتیکه در ادعای نامه، ما از دستگیری متهمین و بازداشت آنها سخن رفته حرف زده اند و نه هرگز نویسندگان عهد ولینگتین از فتح «واترلو» بقدر فتوحات درخشان بیست و هشتم مرداد حرف زده اند. حقیقت این است که گویا از نظر نظامی تیمسار محترم دو صف غالب و مغلوب، فاتح و اسیر، قوی و ضعیف، درمخیله خود مجسم کرده و اینک که آنها را زیر قدرت سرپنجه خود می بینند، حظ و لذتی برده از اینکه صحنه های حیرت انگیز آن فتوحات را یکبار دیگر بر رخ آنها بکشد. آقای نماینده دادستان، شما حوادث جنگ دوم را کم و بیش در اخبار جهان خوانده اید، میدانید که بعد از شکست لهستان ارتش تازه نفس آلمان بمقصد بلعیدن فرانسه کمین گرفت. روزی که دستور حمله صادر شد ممالک کوچک مثل هلند و بلژیک و دوک نشین لوکزامبورک لقمه الصباح آن ارتش شد و خط معروف ماژینو که آنقدر جنبه افسانه ای پیدا کرده بود مثل یک میدان فوتبال دور زده شد با تصرف شهر با عظمت پاریس، یکبار دیگر خاطرات شکست میدان و حمله بیزمارک پس از هفتاد سال زنده گردید و صدای چکمه قشون بیگانه قلب های یک ملت حساس و شاعر پیشه و همچنین قلوب تمام شیفتگان آزادی را در دنیا بدرد آورد. من از زبان بسیاری از سکنه آنجا شنیده ام که می گفتند آنروز پاریس شکل یک قبرستان ساکت و آرام را داشت، تمام پنجره ها را ساکنین خانه ها بستند و پرده سیاه روی آن کشیدند تا صدای پای دشمنان را که مغز استخوانشان را آب میکرد نشنوند. در همان نقطه و در همان واگنی که عهدنامه متارک ۱۹۱۸ بامضاء رسیده بود سند شکست فرانسه را از پتن پیر و خمیده گرفتند. منظورم نقل وقایع جنگ آخر نیست مقصودم اینست که بدنبال امضاء این عهدنامه بسیاری از رجال فرانسه از همکاری با حکومتی که از این پس مجری اراده آلمانها بود سرباز زدند و بنای خصومت و تشکیل جمعیت نهضت مقاومت ملی را گذاشتند. حریف مغرور و سرمست از فتوحات، ابتدا بوسیله حکومت و بعد مستقیماً بنای دستگیری مخالفین را گذاشت. دسته دسته رجال فرانسه را به اسارت به آلمان بردند. در اردوگاه های دسته جمعی یا

در زندان مشهور «بوخن والد» آنها را روی هم می ریختند. کسانی که به تقلید عقاید خود را مردی عالی می شمردند و می خواستند اصل «برتری نژادی» را بمرحله اجرا و عمل در آورند، اهمیت به این نمیدادند که عده ای از مردمان فاضل و نخبه را بعنوان اسیر شکست خورده در تنگنای سختی و مشقت بگذارند. «نژاد عالی»، ملت عالی و مردم عالی پرور تانک و توپ و بمباران، فاتح شده بودند و بقدر سرسوزن اهمیت برای احساسات و عواطف بشر دوستی قائل نبودند و در نظر آنان میهن پرستی و دفاع از وطن برای دیگران جرم و خیانت محسوب می شد. و حال آنکه خودشان به همین عناوین دنیا را به خاک و خون کشیده بودند. باتمام این اوصاف، باتمام داستانها و کتابها و قلمهائیکه از خون خواری و سبعت و شکنجه زندانی های نازی تهیه شده بود. وقتی جنگ تمام شد درب محبس های بزرگ را گشودند از میان رجالیکه از فرانسه و یا از کشورهای کوچک دیگر به اسارت گرفته بودند کمتر کسانی بودند که صدمه جانی دیده بودند. اغلب صحیح و سالم آماده بازگشت به میهن خود شدند حتی «لئون بلوم» که چندین دوره نخست وزیر فرانسه بود و تا آخر عمر لیدر حزب سوسیالیست آن کشور را داشت در آن مدت، فرصت تجدید فراش یافت و بازن و فرزند عازم وطن شد و از قید اسارت اجنبی آزادگشت. شما اگر ادعای نامه هایی که در طول جنگ و بعد از آن، کشورهای فاتح برای اسرائیلی که متهم به خیانت و قتل نفوس بی گناه بودند تهیه دیده و آنها را به دادگاههای نظامی فرستاده بودند، بردارید و بخوانید اطمینان می دهیم که هرگز يك كلمه «راهزن»، «عیار» و «دون صفت» در آن اوراق نخواهید یافت ولی در «قیام» ۲۸ مرداد! شما، چیزی از قواعد و نظامات بشری در حق ما و کسان ما رعایت نشد. مقررات اسیر اجنبی را هم به ما روا نداشتند. مال و جان و حیثیت و شرف ما از آنوقت تا همین امروز هم که در صندلی اتهام نشسته ام در پناه قانون مصون نماند و چنان با ما رفتار کرده و آنطور سخن گفته و بدانگونه ادعای نامه نوشته اند که گوئی در سیاه ترین ادوار تاریخ، غلامانی در پای مولای خود بزانو افتاده و در عوض رحم و عطوفت جز تازیانه و شلاق، بزبان دیگری نمیتوان با آن سیاهان نگون بخت

حرف زد. مگر غیر از این است؟ لحن ادعانامه شما به آن می ماند که لشگری فاتح مغرور و جماعتی را که هیچ موقعیت و عنوانی در میان انسانهای زنده نداشته و ندارند و خارج از تمام مصونیت های قانونی هستند به اسارت گرفته اید و حالا به تقلید از «گلادیاتور» رم قدیم آنها را برای غذای درندگان گرسنه و خونخوار حاضر و آماده ساخته اید. پس از معرفی هویت متهمین، ادعانامه اینطور آغاز شده: (با این اعتقاد که حوادث و وقایع در کشور و پایتخت در روزهای ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸ مردادماه ۱۳۳۲- نفهمیدیم چرا ۲۸ مرداد را هم به این حساب گذاشته اند - بوقوع پیوسته از لحاظ حیثیت عمومی واجد اهمیت مخصوصی است که نه تنها تأمین نظام کشور و آسایش عامه وابسته بر رسیدگی به آن وقایع می باشد، بلکه تحقیق و تأمل در اعمال ارتكابیّه از طرف متهمین نامبرده در این کیفرخواست و بکیفر رسانیدن آنان بستگی به تأمین تمامیت و استقلال کشور دارد و با این توجه که نتیجه رسیدگی بکردار و اعمال متهمین نامبرده تأثیر سنوئی در روحیه ملت و وطن پرست و شاه دوست و نجیب ایران دارد نسبت به موضوع اتهام تحقیقات عمیق و دقیقی از یکایک متهمین بعمل آمده که متهمین در برابر مدارك و دلائل بزه منتسبه گریزی جز تأیید و تقبل آن نداشته و در مقام دفاع چاره ای جز اظهاراتی پوچ و سخنان پیاوه نداشته اند). ملاحظه می فرمائید که ما را برای تأمین نظام کشور و آسایش عامه بدست دادگاه کشانده اند و حال که ما بدین جا آمده ایم و تشریفات دادرسی آغاز و انجام خواهد یافت دیگر نظام کشور و آسایش عامه تأمین خواهد گردید؟ آیا واقعاً این جمله خبر از حماسه سرائی يك جو واجد حقیقت است؟ که می فرمائید اگر من بیمار را از روی تاختنخواهی که هفت ماه است بر روی آن رنج و درد می کشم سربازها روی «برانکار» انداختند و آوردند به این اطاق، «آسایش عامه» تأمین خواهد گردید؟

باید پرسید ما به آسایش عامه چه صدمه ای وارد آورده ایم؟ بجان چه کسی سوء قصد نموده ایم؟ مال چه کسی را بغارت برده ایم؟ و بچه وسیله «آسایش عامه» را مختل ساخته ایم؟ از این بگذریم بکیفر رسانیدن ما چه ارتباطی با تأمین تمامیت و

استقلال کشور دارد؟ مگر نه آنکه از نوع دلائل معروف «دیوان بلخ» را در نظر بیاوریم و همینطور مطلب را دست بدست بگردانیم تا به «تمامیت و استقلال کشور» برسیم. آقای نماینده محترم دادستان! ما اگر به تمامیت و استقلال کشور خیانت کرده و بایکی از اجانب بضرر وطن خود سازش داشته‌ایم یا منابع زر خیز وطن را در اختیار بیگانه‌ای گذاشته‌ایم صریح و روشن بفرمائید در کدام مورد بوده است؟ آن بیگانه کیست و آن سازش چگونه بعمل آمده است چه عملی کرده‌ایم که با «تمامیت و استقلال کشور» منافات داشته و چگونه ممکن است بکسانی که از جان بی ارزش خویش در راه منافع میهن خود گذشته و از هستی در طی این راه ساقط شده‌اند، يك چنین نسبت‌های دور از حقیقت را روا داشت. ادعا نامه نه انشاء کلاس درس است و نه رسم الخط، هر کلمه و جمله آن باید متکی به اسناد و مدارك باشد که خواه بنفع و خواه بضرر متهم بتواند در کشف حقیقت مؤثر افتد. تمام پاسخ‌های ما را اظهاراتی پوچ و سخنانی یاوه‌شمرده‌اید. و حال آنکه من بخود هر گز حق نمی‌دهم این حماسه‌های بی‌دلیل شما را در آن نوع سخنان بگذارم. می‌گویم بی‌دلیل، دور از منطق، بدون مدرك و حماسه‌سرایی است و بقدر خردلی با حقیقت وفق نمی‌دهد. بلکه بصورت معکوس و قلب حقائق ذکر شده و همینطور در تمام قسمتهای ادعای نامه این روح رزمی حماسی ترك نشده و تا آخرین سطر محفوظ مانده که اگر بخواهم تمام آن مواد را جزء بجزء ذکر کنم حتماً توانائی‌اش را نخواهم داشت و يك چنین کتابی تازه اگر فراهم گردد موضوع جالب و غیر قابل تسو جهی نخواهد بود. جنبه مبالغه و اغراق ادعای نامه نیز اگر بجنبه حماسی و رزمی آن نچربد دست کمی از آن نخواهد داشت. در اینجا بی‌مناسبت نیست از کتاب «رابله» که تاریخچه زندگانی يك خانواده غول را نوشته‌است یاد بکنیم با این تفاوت که «رابله» کتاب خود را برای تفریح اشخاص بیمار نوشته و دادستان محترم! برای عذاب دادن ورنج افزودن يك بیچاره، مرقوم داشته‌اند. «رابله» در کتاب خود شرح حال و چگونگی تولد و تربیت «گارگانتوا» و جنگ‌های او را با رقبایش و هنرنمایی هر يك از آنها را در چند جلد نوشته که

اغراقهای مربوط به «گارا گانتوا» خواندنیست. «گارا گانتوا» ناقوس‌های کلیسای «نتردام» را می‌دزد - آقایان توجه دارند که ناقوس‌های نتردام چندین خروار وزن دارد - برای اینکه بگردن مادیانش ببندد. هنگامیکه سرخود را شانه‌میکند گلوله‌های توپ از میان موهایش می‌ریزد. شش نفر آدمی را که در میان سالارش مخفی شده بودند می‌خورد و از این قبیل کارهای ساده و معمولی دیگر را به «گارا گانتوا» فراوان نسبت داده‌اند. من وقتی ادعای نامیه دادستان محترم را برای دفعه اول خواندم نمی‌دانم چرا بی‌اختیار بیاد این افسانه افتادم البته از این‌طور افسانه‌ها در قصه‌های شرقی که شاید ظریف‌تر و شیرین‌تر هم باشد فراوان یافت می‌شود. اما کمتر در ادعای نامه‌ها، دامنه مبالغه را وسعت داده‌اند. تیمسار دادستان از «الف» عبور کرده و وقتی به «ب» رسیده‌اند موضوع اتهام را این‌طور وصف کرده‌اند: (ارتکاب و سوء قصدی که منظور از آن بهم‌زدن اساس حکومت و سلطنت مشروطه ایران بوده است). و پس از آن در چندین صفحه دلائل اتهام را ذکر کرده‌اند که در مورد بنده، سه چیز است: (۱- شرکت در میتینگ ۲- نوشتن سه سرمقاله ۳- مخاברה يك تلگراف). و من که در این ادعای نامیه جای گارا گانتوای کتاب را بله را گرفته‌ام، خواسته‌ام اساس حکومت سلطنت مشروطه ایران را با این سه وسیله‌ای که داشتم بهم بزنم. و در جای دیگر ادعای نامیه که سخن از پهلوانان این صحنه بمیان آورده‌اند تیمسار در حق این جانب این‌طور اظهار عقیده کرده‌اند: (در تمام اقدامات خائنانه متهمین نامبرده بالا، حسین فاطمی با عنوان قلابی وزیر امور خارجه بلندگو و سخن‌گوی آنان بوده است و نظری به مندرجات روزنامه باختر امروز در سه روزه ۲۵-۲۶-۲۷ ثابت و مسلم می‌نماید که متهم نامبرده چه نقش عمده‌ای در بهم‌زدن اساس حکومت داشته است). ولی هیچ نفرموده‌اند که صرف داشتن عنوان قلابی وزیر امور خارجه و نوشتن سه مقاله و شرکت در يك میتینگ، آیا برای بهم‌زدن حکومت و سلطنت مشروطه ایران کفایت می‌کند؟ و هر کسی این همه اسباب بزرگی را آماده کرده خواهد توانست مقصود خود را عملی نماید، یا محتاج اقدامات دیگر و نیازمند به توانی است که هیچ وقت در اختیار وزیر

خارجہ غیر قلابی هم نیست. مگر اینکه این قلابی از نوع «گارا گانتوای» رابلہ باشد. «رابلہ» يك نقل كوچك معروف دیگری هم از خود بیادگار گذاشته است که می گوید يك روز که با گربه خود بازی می کردم ناگهان بفکرم رسید نکند همانطوری که من با گربه بازی می کنم گربه هم با من بازی می کند. من تصور می کنم تیمسار دادستان هم در موقع تنظیم ادعانامه حاضر برای تهیه يك تابلو، کاملاً ذهنی و خیالی شده است و با احساسات و قلم خود بازی می کند ولی محصول و نتیجه آن اینست که احساسات و قلم ایشان بازی کرده و غلو و اغراق و مبالغه را تا آنجا کشانیده اند که لباس کوتاهی به تن ضعیف و ناتوان من کرده اند. درجائی که از صدور فرمان و کیفیت رسانیدن آن بحث می کند چنین ادامه داده اند: (ولی حسین فاطمی که قصدش کودتا بوده با اغتنام فرصت به قصد خیانت بحقوق ملت ایران همان ساعت هفت صبح روز ۲۵ مرداد زهر خود را ریخته و اولین عملش فریب ملت ایران بوده که حقیقت را وارونه ساخته، بملت ایران نگفته که فرمان عزل نخست وزیر وقت رسیده و رسید آن تسلیم شده است. بلکه گفته بعنوان اینکه می خواهند نامه بدهند قصد اشغال خانه را داشته اند). توجه فرمائید که مبالغه گوئی تا چه اندازه برروح نویسندہ ادعانامه غلبه داشته و تاچه پایه بدیہی ترین و روشن ترین حقایق را واروند جلوه داده است. من که تا ساعت ۵ صبح همان روز ۲۵ مرداد در تسوqیف بوده ام منکه سر و پای برهنه در منزل خود دستگیر شده ام، من که شب را تا صبح در پاسدارخانه سعدآباد بسربرده ام، من که بادوکامیون مستحفظ به شهر و تا جلو ستاد آورده شده ام، قصد کودتا را داشته ام؟ ولی افسرانی که دو وزیر را به زندان انداخته بودند و مقابل خانه رئیس ستاد وقت دستور تیراندازی داده اند و تمام قوانین و اساس دعاوی کشوری را زیرچکمه خود افکنده اند، آنقدر معصوم و پاک و بی گناه بوده اند که نباید حتی از آنها پرسید که چرا مرتکب این همه خلاف قانون شده اید؟ سهل است تمام آنها بدرجات بالاتری نائل شده اند. این فقط «گارا گانتوای رابلہ» است که آن همه قوت و قدرت دارد. قبول ادعانامه حاضر میتوانسته است چنین وچنان کند و تمام مملکت را در يك طرفه بهم ریزد و در برابر ارتش و

شهربانی و ژاندارمری و قوای دیگر انتظامی و تشکیلات دولتی، امیال و شهوات خود را جامعه عمل بپوشانند باز اگر من مثلاً وزیر کشور بوده‌ام و بقسمی از قوای انتظامی سرپرستی داشته‌ام، بیک احتمال خیلی ضعیف ممکن بود ادعا شود که به دستکاری قواییکه تحت اختیار داشته، بقوه ژاندارمری و شهربانی مثلاً می‌خواسته‌است پا را از گلیم خود دراز تر نهد. از مقداری حرف که بگذرید و آنهم سبب اصلی گفتن و نوشتن را در وقایع شب بیست و پنجم باید بجوئید. «گارا گانتوای» تیمسار آزموده چگونه می‌توانسته‌است بر ضد حکومت و سلطنت سوء قصد نماید و آنرا بهم زدند. چرا وزیر خارجه تنها را که از نظر سیاست خارجی می‌تواند با یکی از اجانب وارد سازش شود و بنفع خود یا جماعتی آن سیاست خارجی را بحمايت طلبد و از او کمک مادی و معنوی برای انجام نقشه‌هایش بخواهد، اگر چنین چیزی بوده است آقای نماینده دادستان بفرمائید و بفرمودن تنها البته اکتفا نفرمائید و اسناد و مدارك آن توطئه را روی میز دادگاه بگذارید و مجازات کسی را که دست بسوی بیگانه برای منکوب ساختن هموطنانش دراز میکند بخواهید. سیاست خارجی حکومت جناب آقای دکتر مصدق در آنروز روشن بوده، گمان میکنم احتیاج به توضیح زیاد نداشته باشد و شاید مناسب نباشد که آن مورد مطالب اینجا عرض شود. فقط با کمال صراحت می‌گویم نه آنروز و نه امروز، هرگونه سازش با اجنبی برای حفظ قدرت دولت و نگاهداری مقام و موقعیت، هدف ما نبوده است. و با همه انتقام‌جوئی‌ها و خشونت‌ها و فشاری که بامن بخصر ص رفتار شده هزار مرتبه آن زجرها و عقوبت‌ها را بر مهر و لبخند هر بیگانه ترجیح میدهم و سیلی از دست هموطن خود را بهتر از نوازش و عطوفت دیگری می‌پذیرم. این روش همیشگی زندگی سیاسی خود را حتی يك لحظه ترك نگفته‌ام و خود دستگاه بعد از ۲۸ مرداد خوب میدانند که در آنچه گفته‌ام صد در صد صمیمی و صادق و معتقد بوده و هستم. پس کجا بود آن قوایی که به مدد آنها می‌خواسته‌ام اساس حکومت و ترتیب وراثت تاج و تخت را بهم زده و مردم را بر ضد قدرت سلطنت مسلح نمایم؟ با چه کسی درباره بهم زدن ترتیب وراثت تاج و تخت وارد توطئه بوده‌ایم و در کجا نامی از مسلح شدن مردم بر ضد قدرت سلطنت

به میان آمده است؟ با همه مبالغه و غلو، که در بزرگ نشان دادن اتهام بکاررفته و با تمام مهارتی که در لفاظی و جمله پردازی بعمل آمده، خوشبختانه نویسندگان ادعانامه کمترین توفیقی در تطبیق اتهام با ماده استنادی پیدا نکرده‌اند و آنقدر موضوع اتهام با ماده ۳۱۷ ارتباط دارد که این مصرع شعر: «چناری می‌بریم اندر نهاوند، که از بوی دلاویز تو مستم». نه ساختن يك گاراگانتوای خیالی و نه حماسه‌سرایی و نه تقلید از نویسندگان رزمی نه فحش‌ها و ناسزاها هیچکدام نتوانسته‌اند حقیقت‌مطلب را که موضوعی ساده و درك آن برای کسی که بخواهد وقوع حادثه را بررسی نماید کاملاً آسان است، بپوشانند. عرض کردم که ادعانامه ما در نظر اول سه جنبه است که دو قسمت آنرا به اختصار گفتم و چند جمله هم درباره جنبه ناسزا و دشنام آن اضافه می‌نمایم. جزء اول ماده پانزدهم اعلامیه حقوق بشر - که اجرا و احترام به مواد سی‌گانه آن در ردیف تعهدات دولت ایران است چنین می‌گوید: هر کس که به بزهکاری متهم شده باشد بی‌گناه محسوب خواهد شد. تا وقتی که در جریان يك دعوای عمومی که در آن کلیه تضمین‌های لازم برای رفع دفاع او تأمین شده باشد تقصیر او قانوناً محرز گردد. ماده ۱۷۹ قانون دادرسی و کیفر ارتش که بعد از ۲۸ مرداد مجدداً مورد عمل قرار گرفته باید تصریح شود: ۱- نام - شهرت - سن و محل اقامت ۲- بازداشت است یا آزاد. و در صورت بازداشت تعیین بدو تاریخ بازداشت ۳- موضوع اتهام ۴- نتیجه تحقیق و دلائل اتهام ۵- نوع بزه و انطباق با قانون مربوطه ۶- تاریخ و محل بزه. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید در هیچ موردی اجازه نداده است فحش و دشنام از سطر اول تا جمله آخر کیفرخواست را تشکیل دهد. حقیقت این است که از ناسزاهای ادعانامه تقدیمی دادستان محترم من می‌خواستم فهرستی تهیه کنم. ادعانامه را که جلو گذاشتم تا فحش‌های آنرا از سایر مطالبش جدا نمایم، متوجه شدم که این کار برخلاف آنچه بنظر ساده می‌آید چندان آسان نیست و اگرچه در این تجزیه و تحلیل توفیق پیدا کردم، از چندین صفحه ادعانامه، چیزی که بتوان بدان نتیجه تحقیق و دلائل اتهام از نظر قانون گفت، باقی نخواهد ماند به‌علاوه

از تحمل این زحمت بیهوده چه نتیجه بدست می آید. گویا در فصل مربوط بصلاحیت اشاره‌ای کردم که بعد از حوادث مرداد از يك متد جدید و کاملاً تازه در تعقیب، در دستگیری متهمین سیاسی و در بازجویی و صدور ادعانامه و احاله پرونده آنها به دادگاهها پیروی میشود که هرگز پیش از آن سابقه نداشته است. قسمت اعظم مراحل را که در این سیستم نو باید پیمود من پیموده‌ام و تنظیم کیفرخواست با این لحن و بیان مطلب بدین صورت و گفتگو بامتهم با این نزاکت، گمان نمیکنم در هیچ کشوری آنها در قری که بشر امروز زندگی میکند سابقه داشته باشد. غیر از این نیست که می گوئید من مرتکب جرمی شده‌ام این متهم که نباید در هزارجا قصاص ببیند. نباید از لحظه اول تعقیب تمام کسان و دوستان و نزدیکانش در رنج و عذاب دائم باشند و هر روز و شب اسیر پلیس و قوای دیگر انتظامی بوده هر کدام مدتی را در زندان بگذرانند. بعد از دستگیری دسته هفت تیر را به مغزش آشنا کنند و در اتاق شهربانی گلوله بسمت او رها سازند. چون بر اثر موانعی به هدف نرسید، زیر سقف شهربانی عوض برخوردار بودن از حمایت قانون دشنه و چاقو به پشت و پهلو او ببارد. تازه وقتی جان سختی نشان داد از ادامه معالجه او جلوگیری نمایند و بدانصورت که حتماً شنیده‌اید به زندان نظامیش بسپارند. در اطاق بامتد جدید بازپرسی و فحش و ناسزا آشنایش سازند. وقتی که آن ماجراهای بازپرسی به پایان رسید آنوقت کیفرخواستی مملو از دشنامهای پیش‌پا افتاده جلورویش بگذارند. اگر اسمی از قانون در دادگاه و صحبت‌هایی نظیر آنرا بمیان نیاورده بودند در وضعیت فعلی عنوان کردن يك همچو مطالبی بيمورد بود و من که چهارده ماه است به این چیزها خو گرفته و شاهد مناظری بوده‌ام که نه من میتوانم توصیف کنم و نه کسی تا آنها را به چشم نبیند باور خواهد کرد، از این مقوله سخن نمی‌گفتم. ولی موقعی که سخن از قانون بمیان آمد اقلأ محض حفظ ظاهر هم شده قدری در متد جاری باید تخفیف قائل شد. جانی خائن، راهزن، قبیح، بی‌شرم، شیاد، عوام‌فریب، یاوه‌گر و غیره جملات معمولی کیفرخواستی که می‌خواهد مجازات متهمی را بعنوان اینکه بد گفته و بد نوشته از

محکمه بخواند.

روزیکه من بقول خودتان وزیر بوده‌ام شبانه سر و پای برهنه دستگیر و مثل پست‌ترین بردگان و غلامان بگوشه‌ای افکنده شدم. بعد هم که باز بقول خودتان کاره‌ای نبوده‌ام و نیستم درخور يك همچو رفتار عادلانه هستم. پس شما که تا این حد نیز حفظ ظاهر را مقتضی نمی‌دانید، چرا دیگر يك سلسله تشریفات زائد را فراهم می‌سازید و زحمت بیهوده می‌کشید که صورت قانونی بکار بدهید. آنهاییکه يك همچو صحنه‌سازیها را متحمل باشند باطن و ظاهر کارشان کم و بیش متفاوت است. من که در زیر سقف شهربانی از تماشاچی بقول شما و از چاقو کش‌های بنام بنابر آنچه که تمام پایتخت ناظر و شاهد بود، ضربات بی‌حساب دشنه‌خورده‌ام و از ادعای نامهای هم که به دادگاه آمده ده‌ها و صدها فحش دریافت داشته‌ام آیا می‌توانم يك لحظه اشتباه کنم که باز هم قانون و رسیدگی در کار است؟ حالا اگر شما اصرار دارید که من خود را بی‌بلاغت بزنم و سال نیکورا از بهارش شناسم حرفی ندارم که این نمایش کمدی - تراژدی را تا آخرین پرده دنبال نمایم. از جنبه‌های سه‌گانه ادعای نام که به اختصار تشریح شد می‌گذرم و وارد دراصل مطلب و رد اتهامات منتسبه می‌شوم. آقایان قضات محترم دادگاه می‌دانید که امروزه برعکس دوره بربریت و قرون وسطی که متهمی را بصرف وارد آوردن يك اتهام یا نسبت دروغ یا افترا به زجر و شکنجه و زندان و قصاص می‌کشیدند. علمای حقوق و قضات بزرگ اکنون پیش از آنکه مجازات را نوعی از انتقام جوئی و کینه‌ورزی یا قصاص بشمارند، بررسی در علل و جهات وقوع مسائل جزائی را بر همه چیز مقدم می‌دارند زیرا از شرایط زمان و مکان و موقعیت و وضعیتی که موجب و باعث ایجاد حادثه شده است تمام جهات مطلب را می‌توانند مطالعه نمایند. و پس از این مطالعه دقیق و عمیق، برای ایشان يك قضاوت عادلانه و بیطرفانه امکان‌پذیر خواهد بود. چند ورق کاغذ حاوی چند سؤال و جواب در ذیل آن قرار خشك و بی‌روح مستنطق یا ادعای نام با فحش یا بدون دشنام دادستان کافی نیست که قضاوتی با وجدان و حافظ قانون بنشینند و درباره موضوعی که منشاء و علت

خاصی داشته و بصورت دیگری جلوه‌گرش ساخته‌اند اتخاذ تصمیم نمایند. و این پرونده به‌خصوص از مواردی است که برای قضاوت منصفانه چاره‌ای جز این نیست که حقیقت قضایا را جلو چشم بیاورید و واقع مطلب را مجسم سازید.

دکتر فاطمی سپس به فعالیت‌های زمان وزارتش اشاره کرد و مسافرتها و مأموریت‌های خود را شرح داده و در رابطه با کودتای ۲۵ مرداد چنین ادامه می‌دهد:

نا تمام گذاشتن معالجات و مخصوصاً اهمیت ندادن به توصیه پزشکان معالج که گفته بودند حداکثر از دو ساعت در شبانه‌روز بیشتر نباید کار کنم و فشاری که مجدداً به اعصاب خراب و مزاج ناسالم وارد می‌آمد و رنج سفر و نداشتن کمترین استراحت بطوری مرا ناراحت ساخته بود که جزئی‌ترین صدمه کافی بود مرا از پسای در آورد. در يك چنین وضعیت شغلی و در يك همچو گرفتاری‌هایی و در سخت‌ترین و بدترین وضع یازده و نیم بعد از ظهر ۲۴ مرداد پس از چند دقیقه که اتومبیل من از منزل خارج شد و من هنوز در روشویی مشغول دست و روشستن بودم که صداهای غیر عادی بگوשמ رسید. درب روشویی را باز کردم که ببینم صدا از کجاست نور چراغهای دستی «امریکائی» و برق سرنیزه و مساسلهای دستی و صدای يك نفر که می‌گفت: «از سر جای حرکت نکن والا دستور آتش خواهیم داد» مرا متوجه نمود. آنچه دو سال بود احتمال وقوعش می‌رفت واقع شده است و اینها تمام مأمور دستگیری من هستند. در يك خانه كوچك بیشتر از شصت و هفتاد نفر مسلح پیش از ساعت معهود حکومت نظامی ریخته‌اند. فرمانده آنها فریاد می‌زد: (هر گونه تلاش بیهوده است، سیم تلفن را قبلاً قطع کرده‌ایم، اطراف خانه همه جا محاصره است تمام رفقایان هم دستگیر شده‌اند). این سه جمله بعد از چهارده ماه هنوز در گوش من صدا می‌کند و گمان نمی‌کنم هرگز این صدا از گوش من بیرون برود. پرسیدم اجازه می‌دهید کفشم را پا کنم؟ جواب منفی بود افسر و سربازها بازوی مرا گرفتند. مطالبه اسلحه می‌کردند به آنها اطمینان دادم که من اسلحه ندارم و هرگز هم در عزم تیراندازی نکرده‌ام. فریاد و شیون همسرم و گریه کودک یازده ماهه‌ام که سربازها

به اطاق او ریخته بودند آخرین یادگار است که از آن خانه در خاطر من مانده است و از آن شب به بعد نیز دیگر هرگز پا به آن خانه که تا سعدآباد شصت و هفتاد قدم بیشتر فاصله ندارد نگذاشته‌ام. حتی در آن سه روز هم دیگر نمیخواستم يك بار دیگر به آن خانه پا بگذارم. از خانه مرا بیرون کشیدند بعدها معلوم شد که از چند شب قبل مرا تحت نظر داشته‌اند و آن شب هم عملیات خود را برای محاصره و قطع سیم تلفن خیلی زودتر شروع کرده بودند و منتظر آمدن من به منزل بوده‌اند زیرا قبلاً پاسبان کلانتری را که معمولاً در حوالی منزل من قدم می‌زده توقیف کرده و خلع سلاحش نموده بودند. بیرون درب خانه يك اتومبیل ارتشی روباز با عده‌ای نظامی حاضر بودند. نگاه کردم همه جای دیوارها را سربازها شصت تیر بندست تصرف کرده‌اند و واقعاً مثل این بود که بیايند «گار گانه‌وای رابله» را بگیرند و گرنه برای دستگیری من یکی از پاسبانهای پیر و خمار هم کفایت می‌کرد و ابداً محتاج به آنهمه سرباز نبوده، مرا در قسمت جلوی اتومبیل پهلوی شوفر و در دست راستم یکنفر یا دونفر افسر درست یادم نیست - نشستند، و مثل اینکه ماشین را قبلاً برگردانیده بودند یا همانجا برگردانیدند و سربالائی سعدآباد را در پیش گرفتند. در آن تاریکی صدای نوکر و باغبان منزل را هم من شنیدم که با سربازها عازم میعادگاه هستند. زیرا بعد از دستگیری من جز بچه و زنم بقیه هر که در آن خانه بود گرفتند و بجای آنها يك گروهان نظامی چراغ همه اطاقها حتی کتابخانه مرا روشن کرده با فراغت خاطر و بدون کمترین بیم و هراسی بیتوته نموده بودند. مرا در آخرین اطاق پاسدارخانه بطرف کاخ محبوس ساخته بقدر کافی سربازان مسلح در داخل و خارج گذاشتند و افسران به دنبال کار خود رفتند.

در دقائق اول زندان یکی از عذابهایی که به انسان رو آور می‌شود هجوم افکار مختلف و گوناگون است که هر لحظه فکر و اندیشه را سخت تحت تسلط خود بیرون می‌آورند. تصورش را بکنید من اينك روی يك صندلی مخمل در پاسدارخانه تنها نشسته‌ام. آن اطاق تلفن داشت ولی سیمش را قطع کرده بودند. مرتباً صدای

آمد و رفت و مکالمه تلفنی در اطاق افسر نگهبان بلند است: دستگیر شد. آن یکی در خانه نبود. دنبال سومی رفته‌اند ولی هنوز خبری نیست. فعلا در همین جا زندانی است... جماداتی از این قبیل بگوش من می‌خورد ولی فقط گوش بصورت يك عضو کاملاً مستقل و بی ارتباط با حواس این صحبت‌ها را می‌شنید اما افکارش متوجه مسائل سیاسی و حوادث گذشته و مبارزات چند ساله و جریان سیر نهضت ملی بود. مثل پرده سینما قضایائی که بسرعت در چند سال اخیر روی داده بود همه در حافظه‌ام می‌آمدند و می‌رفتند. قرارداد گس - کلهشائیان را مجلس پانزدهم رد کرده و عمر آندوره نیز به پایان رسید. حوادثی قبل از تسلیم آن قرارداد در کشور روی نموده بود در پانزدهم بهمن در دانشگاه به شاه سوء قصد (البته سوء قصد عملی نه سوء قصد لفظی، که ادعای نامه ما این نوع سوء قصد را اختراع کرده است) شده بود. بدنبال آن واقعه آنهائیکه فرصت را برای سوء استفاده و سلب آزادی ملت مغتنم می‌شمردند حکومت نظامی و بگير و ببند را با شدت هر چه تمامتر (البته به پایه بعد از ۲۸ مرداد نمی‌رسید) برقرار ساخته، قانون خشن و در عین حال قرون وسطائی برای خفه کردن جرائد و مطبوعات تصویب کردند. مجلس هم که روزهای آخر را می‌گذرانید با خاطراتی زشت و زیبا ولی در حال تسلیم و اطاعت محض بدون اینکه فرصتی برای اظهار عقیده درباره مقاوله نامه نفت پیدا کند جان داد و مخالفین مقاوله نامه را که پشت تریبون نظریاتشان را گفته یا پامبری خوانده بودند بعد از تعطیل پارلمان به بهانه‌های مختلف بزندان انداختند. من در این ماجراها نه سر پیاز بودم نه ته پیاز چند ماه بعد از چهار سال دوری از وطن از اروپا برگشته بودم و مثل يك تماشاچی علاقمند به تماشای وضعیت سرگرم، و حوادثی که روی می‌داد بیش و کم روحم را می‌فشرد و متأثرم می‌کرد. فرمان انتخابات دوره شانزدهم صادر گردیده بود ولی بر سر کشمکش قانون بی‌سواد و باسوادها در مجلس اقدامی برای شروع صورت نگرفت ولی از یکی دو ماه بعد از خاتمه دوره پانزدهم زمزمه آغاز انتخابات بلند شد. این کار هم بمن ارتباطی نداشت زیرا اگر هم هوس و کیل شدن را داشتم آنطور و کالت با طبیعت و مزاج من سازگار

نبود ولی بتدریج سر و صدای مداخله دولت در انتخابات قوت گرفت و من هم که بتازگی همین باختر امروزی را که درچندجای ادعانامه ذکرى از آن بمیان آمده راه انداخته بودم، ناچار مورد مراجعه شکایت کنندگان بودم. تلگراف‌ها از ولایات به مرکز می‌رسید. و وزیر کشور وقت قسم می‌خورد که در انتخابات مداخله ندارد. انجمن نظارت انتخابات مرکز هم در حال تشکیل بود و مقدمات امر نویدی نمی‌داد که انتخاباتی روی اصول مقررات قانون صورت گیرد. سال‌ها بود که هرقت مردم می‌خواستند استعانت و کمکی برای حفظ قانون بجویند و صدائی اعتراض آمیز برضد قانون‌شکنی‌ها بلند کنند اولین نامی که یادشان می‌آمد و نخستین اسمی که به حافظه‌شان می‌آوردند اسم «دکتر مصدق» بوده است. این اعتقاد بی‌دلیل و کورکورانه پیدا نشده بود. این مرد بزرگ پنجاه سال امتحان تقوای سیاسی و شرف و مردانگی را داده بود. شجاعت و شهامت او را در دیگری ندیده بودند و مهمتر از همه از خصوصیات دکتر مصدق که باید هنوز مانند سیاستمداران قرن نوزدهم ایران فکر کند و جهاتی چند، از این نوع تفکر را علی‌الاصول باید به او تحمیل می‌کرد. این است که همیشه يك دو قرن آینده را می‌بیند و در عین حال مآل اندیشی و واقع‌بینی، فردا را از مرقی‌ترین جوانها بهتر در نظر دارد. برای راهنمایی و پیشوائی نهضت آزادی انتخابات، از طهران و ولایات بسراغ او رفتند و می‌خواستند که از کنج انزوا قدمی بیرون گذارد.

دکتر مصدق بگناه آنکه در مجلس چهاردهم قانون معروف به (تحریم امتیاز نفت شمال) را گذرانیده بود و آقاسی (کافتارادزه) ناکام به مسکو برگشت مورد بی‌مهری عناصر افراطی قرار گرفته و سیل تهمت و دشنام را در همان حدود که هنگام ملی شدن نفت موافقین کمپانی (سابقاً سابق) بباد حمله‌اش گرفتند، بطرف او سرازیر ساختند و در انتخابات دوره پانزدهم نیز چون شکایت خرابی و فساد انتخابات را هم بدربار برده بودند طبعاً اراده طبیعی او را سوزانیدند و از انتخاب شدن محروم کردند. بهمان مناسبت نه تنها از آن تاریخ دامن را از امور سیاسی فرا-

کشیده بود بلکه غالباً اوقات خود را در احمدآباد میگذراند و فقط موقع طرح مقاوله نامه نفت جنوب بود که نامه‌ای به مجلس پانزدهم نوشت و زنگ خطر را به صدا درآورد و خون سیاوش را در رگ ایرانیان بجوش آورد. بطور خلاصه در نتیجه مراجعاتی که به او شد از عده‌ای از دوستان و هواداران خود دعوت کرد که چه باید بکنیم. مذاکرات و مشاوره بهمین جا رسید که برای شکایت از قانون شکنی باید به دربار رفت و اصلاح این وضعیت را خواستار شد سایر پیشنهاداتی که برای تحصن در نقاط دیگر مثل حضرت عبدالعظیم یا صحن مطهر حضرت معصومه (علیه السلام) شده بود از نظر اینکه معاندین آنرا بصورت دعوت به آشوب تلقی نکنند مسکوت ماند. تصمیم گرفته شد که عریضه‌ای قبلاً نوشته شود و با متظلمین بدربار برویم و آن را تقدیم کنیم. اقدامات زیاد برای جلوگیری از استفاده از این مشروعترین وسیله از ناحیه مخالفین صورت گرفت اما تصمیمی گرفته شده بود و ناگزیر باید اجراء میشد. بطور خلاصه عرض کنم دکتر مصدق و همراهانش بدربار رفته عریضه را دادند و سه چهار روز با منتخبین شکایت کنندگان متحصن شدند. بعد که نتیجه عاید نشد گله خورده بیرون آمدیم و همان عده که گویا آنوقت بیست نفر بودند در اول آبان ۱۳۲۸ تشکیل (جبهه ملی) را داده و مبارزه انتخاباتی را بصورت يك مبارزه وطنی و ملی درآوردند. در اینجا داستان انتخابات اول و دوم طهران و قهرمانی مردم پایتخت را نمی‌خواهم عرض کنم زیرا مطلب ممکن است طولانی شود همین قدر تذکر میدهم که بر اثر رقابت بین دو تیمسار، یکی مقتول و دیگری نخست‌وزیر امروز، جبهه ملی توانست در دومین انتخابات طهران تاحدی بعضی صندوقها را از دستبرد صندوق سازان در امان نگاه دارند و هفت نفر از رفقای ما بدین ترتیب به نمایندگی از پایتخت در يك مجلس يك دست و یکرنگ راه پیدا کردند. در نیمه اول آن دوره اینها اقلیت دوره شانزدهم را تشکیل دادند. البته بعدها چندتن از ایشان به تعهدی که در مقابل مردم داشتند وفادار نماندند و ضربات مؤثری به ایده آل موکلین خود و همچنین به نهضت ملی زدند. اولین مشکلی که مجلس شانزده با آن مواجه بوده تعیین و تکلیف

مقاوله نامه بود که بپلا تکلایف و در حال «تعلیق» بسر می برد. ما برای رد آن مقاوله نامه ها لای جان می زدیم چنانکه حریف هم برای تصویبش همان فعالیت را داشت. علت اینکه ملت موفق شد و ایادی حریف شکست خوردند آن بود که بنا به مثل معروف شکار برای حفظ جان خود می دوید ولی تازی برای اربابش. چیزی از آن داستانها که بدون اغراق جنبه قهرمانی دارد نمی گویم تا از مطلب اصلی خودمان خارج نشده باشیم. منظور این است که جبهه ملی سنگر اصلی آزادیخواهان در مبارزه با اجنبی بود. موقعیکه دولت رزم آراء با وضعی شبیه کودتا روی کار آمد و معلوم بود فشار برای تصویب قرارداد افزایش خواهد یافت با تمام قواء «اقلیت جبهه ملی» به مبارزه با او برخاست که چون مقاصد دیگر او نیز بتدریج از پرده بیرون می افتد در مجلس و مطبوعات وابسته به «جبهه ملی» هر روز بر شدت حمله افزوده می شد و همین بساختر امروز آتش گرفته، پیشقدم و پیش آهنگ آن حملات بود.

ولی امروز که «رزم آراء» در زیر خروارها خاک مدفون است و من بحال مریض در گوشه زندان افتاده ام، بروح دهکرات منشش درود می فرستم زیرا کسی را که ما آنوقت دیکتاتور می خواندیم پیش اعمال اعقاب خود از طرفداران حریت و آزادی باید محسوبش داشت. بموازات مبارزاتی که جبهه ملی بر هبری خردمندانہ جناب آقای دکتر مصدق در پیش گرفته بود از یکطرف سعی داشت قوائی را که رزم آراء حمایت می کند (البته قوای داخلی) برای پیشرفت منظور و کوبیدن حریف، بطرف خود جلب نماید، یا اقلایی طرف نگه دارد و از طرف دیگر بعضی عدم رضایتیها را که از اقلیت در دلهائی مانده است تسکین دهند.

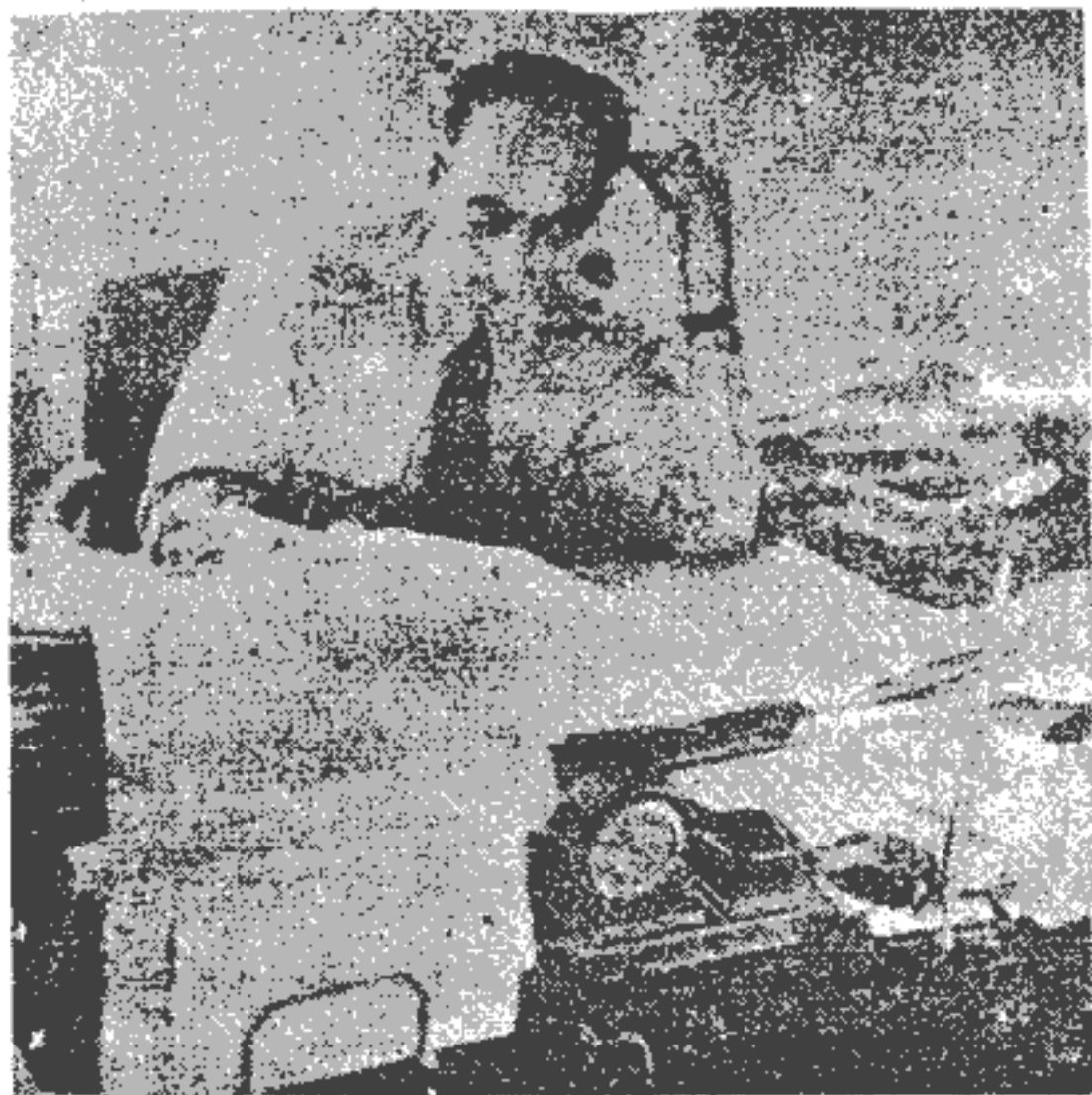
دکتر فاطمی سپس به مشکلاتی که بر سر انتخاب نخست وزیری مصدق در مجلس پیش آمده اشاره می کند و چنین ادامه می دهند:

اتفاقات و حوادث آن اوقات زیاد است که من از ناچاری و برای اینکه وقت دادگاه را نگیرم مسائلی را که باید در چندین کتاب نوشت در یکی دو سطر خلاصه می کنم. بالاخره در حینی که دولت سرگرم مبارزه بود، اقلیتی در مجلس ۱۶ نمایان

شد که مبداء و منشاء آن نیز مورد بحث نیست ولی بطور مسلم ظهور آن اقلیت ایجاد شکاف عمیقی در وحدت داخلی کرد. وقتی دولت با تمام قوا از قبول قرار تأمینی لاهه خریداری کرد و خلع بد صورت گرفت و مذاکرات دوهیئی که از لندن به تهران آمده بودند، بی نتیجه ماند. شکایت شورای امنیت جلو آمد و آقای دکتر مصدق تصمیم گرفت با هیئتی شخصاً به آمریکا برود و جوابگوئی کند. هیئت ما به نیویورک رفت و همین مرد شاید راهزن خائن و جانی بقول ادعای نامه دادستان، بنام سخنگوی هیئت نمایندگی ایران در تمام مدت رسیدگی آن دعوا هر روز در مقر سازمان ملل متحد دویدست تا سیصد نفر از خبرنگاران جراید مهم دنیا را می پذیرفت و از حقوق هموطنانش دفاع می کرد. سرستونها و قسمتی از صفحات اول معروفترین جراید جهان مثل نیویورک تایمز و هرالد تریبون و دیلی نیوز که روزنامه اخیر تنها چهار تا پنج میلیون نسخه روزانه چاپ میکرد، اختصاص به این مصاحبه ها داشت. خدای ایران و دعای ملت محروم خواست که مصدق از شورای امنیت پیروز بیرون آید.

دکتر فاطمی به جریان تلگرافی که از طرف شاه به نخست وزیر می رسد و جواب آن اشاره نموده و سپس نظر به انتخابات دوره هفدهم می اندازد:

من از تهران کاندیدا بودم لاجرم از معاونت نخست وزیر استعفا دادم. قصه انتخابات دوره ۱۷ نیز شنیدنی است اما اینجا محل گفتن آن نیست. اخذ آراء در تهران پایان رسید و قرائت آنهم خاتمه یافت. هنوز هفته اول اعتراضات تمام نشده بود که روز جمعه ۲۶ بهمن ۱۳۳۰ بین ساعت ۴ و ۵ بعد از ظهر در حالیکه در مزار یکی از شهدای مطبوعات مرحوم محمد مسعود مشغول سخنرانی بودم، هدف گلوله قرار گرفتم که محل اصابت یکی دوسانتمتر از قلب من بیشتر فاصله نداشت. هنوز بطور تفصیل نمیدانم که محرکین داخلی و خارجی آن جوانک سفید غیربالغ کیهان بودند. ولی مردم ایران شنیدند که ساعت هفت و ربع آن روز رادیو لندن در پایان بخش تفصیل این خبری که در آنوقت برای او کم ارزش نبود، گفت که قاتل را مأمورین انتظامی دستگیر کرده اند اما از حال مقتول چون خبر دقیقی نداشت در آن ساعت حرفی نزد.



جریان اولین جلسه محاكمه دکتر فاطمی

دکتر فاطمی در حالیکه روی تخت خوابی
استراحت کرده بود سالن دادگاه منتقل گردید

درست ساعت یازده بود که اعضای
دادگاه نیز سالن دادگاه رفتند و لحظه ای
بعد خبر نگاران و عکاسان سالن دادگاه
را نمائی شده در این موقع دکتر فاطمی
هنوز بدادگاه نیامده بود عکاسان و
فیلم برداران مدت پنج دقیقه مشغول عکس
برداری و فیلم برداری بودند و سپس بدستور
رئیس دادگاه از دادگاه بیرون رفتند.

چند دقیقه بعد از رفتن عکاسان
جراید دکتر فاطمی در حالیکه روی
تخت خواب دستی (برانکار) خوابیده و
ریش نسبتاً زیادی صورتش را مستور
کرده بود وسیله چند نفر سر یاز سالن
دادگاه منتقل شد. دکتر فاطمی چشمهای
خود را روی هم گذاشته بود و ناله میکرد.
بعد از اینکه جای تخت خواب دکتر فاطمی
تعیین گردید رئیس دادگاه با نواختن زنگ
دست جلسه دادگاه را اعلام کرد در این
موقع منشی دادگاه صورت جلسه را قرائت
کرد

تیمسار مرتیپ آزموده دادستان ارتش هنگام مطالعه پرونده دکتر فاطمی

پزشکی در مورد حال مزاجی دکتر فاطمی
را به شرح زیر قرائت کرد:
صورت جلسه پزشکی

بفرموده تیمسار ریاست اداره
پهنا ی ارتش کیه یونی مرکب از
پزشکان امضاء کننده زیر در ساعت ۱۲
روز ششم شهریور ماه ۱۳۳۳ در
پادگان می سیم لشکر ۲ زرهی برای
معاینه غیر نظامی دکتر حسین فاطمی
تشکیل گردید و بنظر اعضاء کمیسیون
حالت مزاجی و روحی زندانی نامبرده
رضایتبخش می باشد و صورتش در دادگاه
برای دفاع از خود هیچگونه مایه
ندارد ولی چون ماههای منوالی از
حرکت خودداری نموده و ممکن است
هنوز برای رفتن کاملاً عادت نکرده باشد
لذا در صورت اقتضا حمل مشارالیه بدادگاه
وسیله آمبولانس ترجیح خواهد داشت.
سر لشکر دکتر خوشنویسان
سر لشکر دکتر ایادی - سر تیب
دکتر مقبل - سر هنگ دکتر تدیان

رئیس - خطاب به دکتر فاطمی
دکتر فاطمی - اسم - حسین فاطمی
اسم پدرم سید علی محمد ششم سیاست
من ۳۷ سال منسوب شیعہ اثنی عشری
پیشینه کیفری ندارم عیال و اولاد دارم محل
اقامت پادگان لشکر ۲ زرهی

جریان دومین جلسه محاکمه دکتر فاطمی

دکتر فاطمی مطالبی درباره وضع
مزاجی خود بیان کرد

صبح امروز بعد از رسیدن
جلسه دکتر فاطمی گفت من بسیارم و از
ریاست محترم دادگاه تقاضا دارم نسبت
بوضع بیماری من توجه نمایند. در
این موقع آقای سر تیب قطبی اظهار
داشت حضور شما در دادگاه طبق کواهی
اطباء می باشد که عیناً در دادگاه قرائت
می شود. منشی دادگاه صورت جلسه



آقای سر هنگ مدرس
دادستان دادگاههای شماره یک

مکتوب‌ها

مکتوب شماره ۱

قربانت شوم زیارت دست خط شریف مثل همیشه موجب کمال مسرت بنده شد. امیدوارم مزاج مبارك همواره سلامت بوده و لطف و مرحمتان را همیشه خدای بزرگ برای ما نگهدارد، حال مزاجی مخلص این چند روزه اتفاقاً بهتر از سابق است مثل اینکه مزاج بنده باحوادث سازگار است غرضی که داشتم دو مطلب بود یکی اینکه رفیق مشترکمان وکیل بنده را بفرمایید خدمتتان برسند و ضمن تقدیم سلام ارداتمند به ایشان بگویید ازحالا با مشورت آقای... و رفقای دیگر لوايح تجديد نظر را حاضر کند و منتظر ننشیند زیرا کار اینها معلوم نیست شاید ایندفعه عوض ده روز پنج روز بیشتر وقت ندهند شاید مدتها طولش بدهند بهر صورت باید آماده بود گویا اینکه در این دادگاه هم فایده‌ای ندارد ولی چون پایه کارما در تمیز است این دفعه باید شالوده را محکم گرفت. عرض دوم بنده اینست که یکی دونفر وکیل برای تمیز فکر کنیم که بموقع آماده باشند. البته توجه حضرت تعالی را چون به عرایض مخلصان می‌دانم من باب تذکر عرض کردم ضمناً نمیدانم علت این شدت وحدت حضرات در صدور يك چنین رأی از دادگاه بدوی چه بوده و عكس العمل خارج آن چیست. بدو نفر رفقا گفته شد امروز تجديد نظر داده‌اند حضرت تعالی از راه خانواده‌شان بفرمائید به آنها بگویند خیلی کم ظرفی از خود نشان ندهند چنانچه امروز شنیدم رضوی پیش سربازها گریه کرده است این کار خوب نیست در دادگاه هم بسیار بد يك حرف زده و اعمال مصدق را تخطئه کرد نتیجه‌اش را هم دید بنده از او توقع چنین ضعفی را نداشتم. رفیقش هم در محکمه ضعیف بود امانه این مقدار. توصیه فرمائید ارزش مبارزات مردم را خراب نکنند آنها اقلاً امید نجات دارند که مخلص با این وضعیت امید را هم ندارم.

من و دل گرفتار شویم چه باک غرض اندر میان سلامت اوست

با تجدید سلام خدمت دوستان و تقدیم ارادت قلبی حضور عالی.

مکتوب شماره ۲

(۱) از مراحم و توجه عالی کمال امتنان قلبی را دارم و اگر گاهی بعضی مطالب را به دیگران یا کسان خود حواله می‌دهم برای اینست که بقدر کفایت موجب زحمت حضرتعالی هستم. موضوع پول هم از آن جمله بوده و حالاً هم هر طور مقتضی می‌دانید عمل فرمائید.

(۲) استدعا کرده بودم به وسیله‌ای از دکتر سؤال شود که دستوری برای ما دارد یا خیر.

(۳) اخباری که راجع به ما منتشر می‌شوند بخواهرم بفرمائید مرتباً تهیه و خدمتتان برساند. هر چه را لازم دانستید مرحمت فرمائید.

(۴) روحیه بنده به فضل الهی محکم و قویست زیرا حق با ما است و هر که حق با او است خدا با اوست.

(۵) تقدیم سلام و تمنای دعا.

مکتوب شماره ۳

منظور بنده از اینکه عرض کرده بودم به وسیله پسر (دکتر) از ایشان سؤال شود که آیا دستوری برای کارما دارند، یا خیر این بود که ایشان رویه‌ای را که ما باید در دفاع پیش گیریم روشن نمایند. حالا گمان می‌کنم نه تنها دکتر در این مورد باید اظهار نظر کنند، بلکه دوستان نهضت که احاطه بیشتری به وضعیت دارند، صالح‌ترند در تعیین خط مشی دفاع. مخصوصاً این نکته را بنده با کمال صداقت و آرزوی خلوص عرض می‌کنم که به هیچ وجه در تعیین این خط مشی منافع شخصی ما را در نظر نگیرید که بنده مریضم، چاقو خورده‌ام، زن و بچه و خواهر و برادرم چه می‌گویند. بلکه آن چیزی را در نظر بگیرید که ما بخاطر حفظ و حمایت آن جهاد کرده و به این روز افتاده‌ایم. مصلحت مملکت و ملت را که می‌خواهد حیات نهضت خود را نجات دهد و آرمان و آرزوی هزارها و صدها هزار هموطن خود را بیشتر رعایت کنند. حضرت آقا بجد اطهر هر دو مان قسم که يك کلمه از آنچه عرض کردم مجامله و

۴- منظورند از اینکه عرض کرده ایم بسید پیر (دکتر) لذت و نواله کرد که ای دکتر در بار کارها دلزد
نیست، این بود که این رویه را که باید در دفعه پیشتر از این نداشت. حال هم گاهی یکم نه میگذرد
در امروز باید افراط نکند بلکه حد و اعتدال را رعایت دارد. چه اگر در حد اعتدال خطی
دفاع، مصروفاتش کمتر باشد، بآلای حدیست و در هر عصر عرض میکنیم که بسید پیر در بعضی این خط مشی دفاع
نکته دارد در نظر نگیرد، که سبزه رقص، چادر خورده و زنی بچید و خوار و برداریم چه گویند. بلکه آنحضرت را
به نظر بگیرد که نه با خط و علامت آن چادر کرده و با تیر و افتادیم بعصمت حضرت دلت را
میخواهد چای و نصیب خود را نبات در و کردار و دانند در منزلت و صد که از این بطن خود را میسر
درایت کنند. حضرت با بجهت ظهور برده و آن قسم که یکم که لذت و عرض کردن میاید و لذت و لذت است
که نه رنگ و رنگ در این مدت عرض و قدر آن کسبیده و با آنکه طبع که حضرت را آخر زنده گیم تر
در راه نصیب و سعادت میروند و نه حرف بگو. هر که به دلخواه و توانم پس در حد حقیقی دانست
کنیم. دفاع، بلکه برکنیم و در این اوج بینیم. ممکن است که از دست ببرد و طبع با به برسد. از یکطرف
میود مرمانه چای و دیگر کرد. و از طرف دیگر گوشت و گوشت برسد. بر عرض که یکم چای و صد در راه
خسته کنند و تا به حد برسد و با خوار ماند. و در این روش ممکن است که در حد حقیقی و سوار آید و در این
عرض و در حد دیگر در راه دیگریم این است که سعادت و عدم حرف بینیم و گذریم، بسید (رایجی) بلکه
عفو و گذشت کنیم و حدیثی از آن برای حسب هر حدیثی بکنیم. زیرا بارش آخر هرگز نبوده و تمام وقت
حق اگر آنکه را در آن بجزایر درگاه را برسد. حال (دکتر) در دفعه نصیب، با طبع جواب که بعد در این
که سبزه، بسید پیر این معنی نداشت که طبع آن قدر بود. بعد و هر که از آن در یک دست خسته و خسته
طایفه میزدن سبزه راه دیگر این بسید. و در این احوال که بسید پیر تمام شده کفایت عرض کنیم که از این
مکتب (دکتر) که طبع بعد حق است در زمانه راه که تا وقت برگردیم بدکتر زمانه بسید امده ان

تعارف نیست. درست است که من رنج فراوان در این مدت مرض و قبل از آن کشیده‌ام ولی آرزو دارم که نفس‌های آخر زندگی‌ام نیز در راه نهضت و سعادت هموطنانم صرف شود. بهر حال در دادگاه ما می‌توانیم بسیاری از حقائق را فاش کنیم. داغ باطله بر کنسرسیوم و حامیان او بزنیم. ممکن است نگذارند منتشر شود و باطلاع عامه برسد؛ از یکطرف می‌شود محرمانه چاپ و پخش کرد. و از طرف دیگر گوش بگوش خواهد رسید. بر فرض که هیچکس هم تفهید و صدای ما را خفه کنند در تاریخ و در پرونده باقی خواهد ماند. و فردای روشن ممکن است مورد استناد نسلهای آینده و همچنین نسل معاصر قرار بگیرد و راه دیگر هم این است که معتدل و ملایم حرف بزنیم و بگذریم. یا مثل (ریاحی) طلب عفو و بخشش کنیم و چند سال زندان برای ما حسب الامر تعیین بکنند. زیر بار شق آخری هرگز بنده نخواهم رفت، حتی اگر آنچه را دلشان بخواهد دادگاه رأی بدهد. حال (دکتر) و رفقای نهضت با مطالعه جواب کاغذ و راهی را که بنده باید بپیمایم معین نمایند که طبق آن عمل شود. بعلاوه اصولاً افرادی که در یک دسته هستند غیر از این طریق مجاز نیستند راه دیگری انتخاب نمایند و می‌توانم اکنون که بازپرسی من تمام شده به حضرتعالی عرض کنم که از جریان میتینگ (دکتر) کاملاً مطلع بود. حتی مقالات روزنامه را هم که تا آنوقت هرگز من بدکتر نشان نمی‌دادم، در آن سه روز خودم جمله به جمله مقالات را برای او خواندم. در چند مورد هم نظریات اصلاحی داشت در حضور خودشان اصلاح کردم و برای چاپ فرستادم. ولی بطوریکه می‌دانید يك كلمه در این باب به احدی نگفته و نخواهم گفت و جنابعالی می‌توانید بوسیله‌ای صحت این عرایض را از او جویا شوید.

مکتوب شماره ۷

قربانت شوم از الطاف پدران حضرتعالی هیچ موردی برای بکار بردن الفاظ و کلمات معمولی نمی‌بینم زیرا از اینهمه بذل توجه و عنایت به هیچ زبانی نمی‌شود تشکر کرد به هر صورت فعالیت‌های شبانه روزی آقا بالاخره نتیجه بخش گردید و آنها

را که می‌خواستند توی این شلوغی حسابی هم تصفیه کرده باشند تا کام ساخت و گرنه که آنها تمام مقدمات کارشان حاضر بود و آزموده صریحاً در دادگاه گفت که چنین و چنان خواهد شد. منتهی در برابر این همه فشاری که به ارباب وارد آمد نتوانست بیش از این مقاومت کند ولی چه پرونده‌ای به دیوان کشور می‌رود. ننگ تاریخ، ننگ قضاوت، و بسیار خواندنی و تماشائی. اگر دشمن‌ترین قضات آنجا بنشینند به يك محاکمه مطبوعاتی که طبق قانون مطبوعات از شش ماه تا دو سال مجازات دارد اگر همه دلائل ما را به چیزی نخرند و بر فرض که بنده وزیر نباشم و سیاسی هم نباشم که به زلف یار بر بخورد، هیچ کار دیگر نخواهد توانست بکند. آقای سعید همشیره زاده صورتی برای دادن و کالت به چند نفر فرستاده بود که بنده اضاء کنم ولی بنده بیش از آنکه حضرت تعالی در این باب بفرمائید به چه کسانی باید و کالت داد اقدامی نکردم و منتظر دستور باقی خواهم ماند البته آقایان د. ع. م. و. ا. ع. و ص. در اینبار می‌توانند به حضرت تعالی اشخاص را معرفی کنند آقای بنی هم اشخاصی را می‌شناسند و از همه بهتر خود آقای ش... مشاور خوبی است که چه اشخاصی با او می‌توانند درباره این پرونده همکاری کنند ولی آن‌فرمودشان را که به اشخاص ناشناس مراجعه کنم تأیید نمی‌کنم و ضمناً در نظر دارم سرهنگ بهروز و سرهنگ امین‌پور را هم ضمیمه کنم چون از دوسیه و تخلفات قانونی آن اطلاع کافی دارند در هر صورت بسته به دستور و اوامر عالیست فعلاً تفصیلات الهی که افتخار شناسائی حضرت تعالی در زندان نیز یکی از آنهاست این پرونده را از چنگ جلادان بیرون کشید و در خارج همه کار می‌شود کرد و به نظر بنده قبول تمیز بر عفو رجحان دارد. تمنی دارم سلام قلبی بنده را به همه دوستانی که در این راه بذل مرحمت کرده‌اند ابلاغ فرمائید ولی اگر جانی باقی بماند همیشه برای نثار در راه منافع مملکت آماده است.

مکتوب شماره ۸

قربانت شوم معذورم خواهید داشت از اینکه وقت و بیوقت مزاحم اوقاتتان می‌شوم و هر مشکلی پیش آید فوراً دست توسل بدامان پدر روحانی دراز می‌کنم.

بنده از مدتی باینطرف احساس می‌کردم که ممکن است روز آخر در بن بست ما را قرار دهند و بالاخره هم معلوم شد حدس به‌خطا نبوده است. بهر حال در برابر وضعیت موجود اگر بتوان اقدامی کرد که يك نیمه شب حکم را اجرا نکنند باز جای امیدی باقی است. آن دیگر بسته به اقدامات و دستوراتیست که صادر فرمائید و از خارج عمل شود. هنوز بنده نمی‌دانم این کسانی که می‌گویند با خود ایشان حرف زده‌اند چه کلمه‌ای شنیده‌اند که اطمینان‌بخش باشد و شنونده کیست و چه می‌گوید. همانطوری که عرض کردم آقای سعید خواهرزاده چون جوانست و تجربه‌اش خیلی کافی نیست بهر حرفی اعتماد می‌کند از اینرو به اطمینان‌هایی که به او داده می‌شود بنده خیلی امیدوار نیستم تشخیص صحت و سقم آن بسا حضرت تعالیست که بوضع خارج کاملاً آشنائی دارید.

عرض دیگرم که فراموش کرده‌ام تا کنون بنویسیم اینست که برای انتشار مقالات باختر امروز يك پرونده هم به اتهام اهانت در دادسرا درست کرده‌اند. قبل از دادگاه تجدیدنظر يك روز بازپرس شعبه ۲۷ به اسم تقی زاده اینجا پیش بنده برای بازپرسی روی همین موضوع آمده و معلوم شد که این پرونده سابقه اقدام یکساله دارد و از یکسال پیش در جریان بوده است و روز پیش هم مجدداً برای بازپرسی آمد. منظور بنده از ذکر این مطلب اینست که با مذاکره با آقای شهیدزاده و بنی صدر و دیدن بازپرسی و پرونده بلکه بشود اقدامی کرد که ایندو پرونده را بهم مرتبط ساخت یا بنده را از اینجا به بیمارستان کاخ دادگستری کشانید. دیگر این قسمت بسته به همت آقای بنی صدر و آقای شهیدزاده و سایر رفقا است زیرا اینهم يك طریقه ممکنست محسوب شود فعلاً بیش از این مزاحم نمی‌شوم و درانتظار مرقومه عالی هستم بنده از رد فرجام نگران نیستم. نگرانی بنده اجرای ناگهانی حکم است. قربانت.

مکتوب شماره ۹

با تقدیم صمیمانه‌ترین مراتب اخلاص و ارادت. از اظهار مراحم و ابراز الطاف پدران حضرت تعالی بقدری شرمسارم که اگر بخوام واقعاً تشکر کنم هیچ

جمله و عبارتی را که بتواند مکنونات قلبی را تعبیر نماید نمی توانم بجویم. از جریان بنده که گمان می کنم کم و بیش با اطلاع هستید. این پرده رسوائی آخر برای تکمیل صحنه چاقو زدن جلو نظمیه لازم بود و به نظر من خواست خدا اینست که روز بروز رسواترشان کند. بهر حال وضعیت با هر جان کنده ای هست (البته از نظر مزاج) میگذرانم ولی به جد بزرگوارمان قسم که اگر خیال کنید بقدر سرسوزن این لوطی بازیها در اراده و روحیه مخلصان تأثیر داشته باشد اگر حمل بر خود ستائی نشود عرض میکنم (شیر را هر چند در زنجیر نگهدارید ممکن نیست گربه شود) از این حیث خیالتان راحت باشد هر حکمی می خواهند بدهند. آنهم بی اثر است. تازورشان برسد همین آتش است و همین کاسه. روزی هم که زورشان شکست يك ثانیه هم نمی توانند ما را در بند نگهدارند. ولو اینکه صد سال حبس حکم صادر کرده باشند. تمنی دارم همین معنی را به کسان من که حضورتان شرفیاب می شوند ابلاغ فرمائید که بیهوده ناراحت نباشند. درباره ارجاع عرایض به حضور شریف یقین بدانید که از همه کس حضرتعالی را بخود نزدیکتر می دانم و کوچکترین ابائی در اینکه جسارتی و زحمتی باشد عرض کنم ندارم و فراموش شدنی نیست که همین بذل عطوفت و توجهات معنوی و دعای خیر و مؤثر جنابعالی گذشته از زحمات دیگر چقدر در بهبود حال و تقویت روحی و مزاجی ارادتمند مؤثر بوده است. حقیقتاً همانطور که تشخیص داده اید این قلعه بیگي يك پارچه شرف و مردانگی است و چطور من می توانم نعمتهائی را که در این زندان که آنقدر همه از دستش می نالند فراموش کنم. افتخار معرفی حضوری به جنابعالی و آشنائی با همین تیمسار عزیز که شاید در نوع خودش کم نظیر است. ابلاغ سلام گرم و آتشین بنده حضور دوستان مخلصاً آقایان د. ع. و. ا. ع. و ص. ا، بسته بعنایت و توجه آن سرور ارجمند است. به خواهرم بفرمائید ابداً متأثر نباشد برعکس افتخار کند که برادرش واسطه و دلال فروش وطنش نشد و به احساسات و عقاید جامعه سر تعظیم و تکریم فرود آورد. تمام مردم این کشور که شرف دارند، برادر او امروز بشمار می آیند ولی در غیر اینصورت يك برادری داشت که از خجالت هیچ جا

نمی توانست خود را معرفی کند. قربانت.

مکتوب شماره ۱۰

(۱) قلعه بیگی مراحم عالی و بذل توجهتان را گفت در مقابل اینهمه لطف چه می توان گفت.

(۲) قبل از ماشین شدن دستور فرمایید به دقت بخوانند زیرا من مجال دوباره خواندن نداشته‌ام و چه بسا که افتادگی و حشو و زوائد داشته باشد.

(۳) خواهر از اینکه در این کارها ممکن است از پول به زحمت بیافتد پیغام داده بود. گفتم وکیل دوم را سیطوتی می‌دهد و اگر برای این موضوع زحمتی داشت و از برادران کمکی نرسید از پدر بزرگوار، حضرتعالی، استمداد نماید. ولی از قرائن معلوم است که احتیاجی نخواهد داشت اگر احتیاج احیاناً پیدا کرد حضرتعالی حاج ش. بانو از قول بنده با امریه خودتان دستور کمک بفرمائید.

(۴) درباره تأخیر انداختن دادگاه یا جدا کردن پرونده از آن دونفر بادوستان مشورت بفرمائید و نظریه خودتان را هم مرقوم دارید چون بنده هنوز خود نتوانسته‌ام نسبت به فوائد و مضار کار تصمیمی بگیرم.

(۵) اگر خبر تازه داخلی یا خارجی حضورتان عرض شده مخلص را هم بی اطلاع نگذارید. تقدیمی را لطفاً به خواهر مرحمت کنید اگر جواب داشت دریافت گردد.

(۶) قلعه بیگی انصافاً مرد شریفی است از پوراسحاقی چیزی نفهمیدم.

(۷) از عمل آقا صالح خیلی متعجب و متأسفم (با این لباس بمحشر نمودخواهد کرد).

(۸) وضع مزاجی کمی مجدداً مختل شده ولی به همت و کرامت اجداد طاهرین همیشه متوسلیم.

(۹) تقدیم بهترین ارادت قلبی و تجدید سلام مخلصانه.

مکتوب بدون شماره

قربانت شوم ضمن تجدید ارادت و تقدیم سلام قلبی همواره سلامت و سعادت آن وجود عزیز را از قادر متعال مسئلت دارم. حال مخلص متأسفانه بعد از تب شدید گریپ چند روز اخیر خوب نیست اعصابم فوق العاده ناراحت و وضعیت طور است که مجدداً خونریزی تازه‌ای را وعده می‌دهد و ایندفعه اگر خدای نا کرده خونریزی شروع شود باضعف و نقاهتی که از تب باقی مانده نمیدانم چه خواهد شد. بهر صورت توسل به خدای بزرگ دارم هرچه را مقتضی و مصلحت بداند، استقبال می‌کنم. همانطوری که عرض شد از اینها هنوز خبری درباره فرجام نیست و اینکه خواهر گفته‌اند که دکتر غ. گفته هنوز به پدرش از دیوان کشور ابلاغ نشده حرف غیر منطقی و نامعقول است. چندین نامه بر سر پرورنده او تنها برای ملاقات با وکلایش بین دیوان کشور و دادرسی رد و بدل شده. لوایح دفاعی خود را نیز، دکتر، وهم وکلای او داده‌اند. یا خواهرم متوجه نشده‌اند یا دکتر غ. قضیه را درست درك نکرده است گمان می‌کنم اگر حضرت تعالی مطلب را با ش. ز. یا ا. م. ع در میان بگذارید از نظر قضائی آقا را روشن خواهند کرد. بنده نگرانی ندارم اما ممکنست آزموده و رفقاییش ناگهان ما را درین بست بگذارند که موضوع فرجام از بین برود و تأخیر اجرای حکم با يك درجه تخفیف را جلو بیاورند بنده اطمینان دارم که خود حضرت تعالی متوجه جوانب کار هستید ولی تذکر موضوع را نیز بنده بی‌ضرر دانستم که مشورتی از ش. ز. بشود بخصوص که او به جریان پرونده دکتر هم کاملاً آشناست. خدمت دوستان معظم ابلاغ تجدید ارادت بنده منوط بتوجه عالیست. ارادت‌مند.

مکتوب شماره ۱۱

قربانت شوم پس از تقدیم ارادت و تجدید سلام جریان کار ما از قرار است که به عرضتان رسیده و این حضرات آخرین زهر خود را پاشیدند. ولی به جد بزرگوار هر دو مان در این موقعی که يك ساعت از صدور رأی دستوری می‌گذرد يك ذره ناراحت نیستم زیرا اگر آن افتخار را پیدا کنم که در راه وطنم این نیمه جان

را بگذارم درست در راه و مصرف حقیقی خودش صرف شده است حالا منتظریم ببینیم بازی تجدیدنظر به کجا می کشد. قطعاً يك چنین رأیی در آنجا هم صادر خواهند کرد و بیشتر از سابق خودشان را مفتضح و رسوا خواهند کرد. درخواستی که از حضرتعالی دارم اینست که خواهرم را تسلی بدهید که نگران نباشد زیرا آن بدبخت خیلی ناراحت خواهد بود و از او هم بخواهید که خانوادهام را از نگرانی بیرون آورد زیرا آنها نمی دانند که چه وضعی است و تاب و تحمل شنیدن این خبرها را ندارند. خدمت رفقا سلام دارم و از مراحم جنابعالی کمال امتنان را تقدیم می کنم. مخلص جنابعالی و ارادتمندان.

مکتوب شماره ۱۲

قربانت شوم با تقدیم سلام و تجدید ارادت لابد اظهارات دیروز آزموده به عرضتان رسید و اینکه تصریح کرده است که حکم دادگاه تجدیدنظر به موقع اجرا گذاشته خواهد شد. با اینکه خواهرم صبح اینجا آمده بود و مرا مطمئن ساخته که اطمینان کافی به او داده اند، ولی بنده نمی دانم کسی این اطمینان را به او داده و چقدر می شود به آن ترتیب اثر داد اینست که با عجله خواستم این مختصر را حضورتان عرض کرده و بدانم در چه وضعیتی قرار دارم زیرا الان يك حکم قطعی در دست اینهاست و هر دقیقه شب و نیمه شب می توانند بموقع اجرا بگذارند مگر اینکه برای شخص حضرتعالی اطمینانی وجود داشته باشد. به صحبت های آقای سعید همشیره زاده اینقدرها نباید مطمئن شد. الان ما در برابر بن بست که بنده پیش بینی می کردم واقع شده ایم و خدا دانا است که چطور ممکن است از این بن بست بتوان راهی پیدا کرد. بهر صورت اگر آنها نیت اجرا داشته باشند فرصت کم است و اگر هم در حال خوف و رجا نگهدارند هر دقیقه بیم خطر وجود دارد. حضرتعالی تحقیق فرمائید که تا چه حد به اطمینانی که داده شد می توان تکیه کرد و آیا کسی که مستقیماً با او صحبت کرده چیزی خدمتشان عرض نموده یا تمام حدسیات است. در انتظار زیارت دست خط شریفه هستم.

مکتوب شماره ۱۴

قربانت شوم در نظر داشتم که از مجرای معمولی خودمان عریضه‌ای عرض کرده و از بذل مرحام و شفائی که عنایت کرده بودید تشکر کنم ولی دوست عزیزم کمان تشریف آورند و مذاکرات امروز را فرمودند و ضمناً وسیله‌ئی به بنده مرحمت نمودند که به تجدید ارادت و تقدیم سلام مبادرت ورزم در جواب مطلبی که به من فرمودند جمله‌ای را که عرض کرده‌ام اینجا تکرار می‌کنم تمام جریان در اختیار حضرت تعالی قرار خواهد داشت به هر کس مقتضی می‌دانید نگاه کند خودتان مرحمت فرمائید و هر تصحیح و حذف و زوائد مطلقاً بدستور عالی خواهد بود ضمناً گرفتاری تیمسار هم در خواندن پرونده و دیدن بنده طور است که جداگانه اگر بخواهند با اشخاص تماس بگیرند میسر نخواهد شد بنده لازم نمیدانم از بذل الطاف و مرحام حضرت تعالی تشکر کنم زیرا تشکر به گمانم کلمه نارسائی محسوب خواهد شد فقط امیدوارم حاصل این مجاهدات به حال کشورمان مفید باشد. مجدداً قاصد شنبه خدمتتان می‌رسد که اگر امری باشد و یا اطلاعی تازه خدمتتان رسیده مخلص را هم بی‌خبر نگذارید. ارادت‌مند.

مکتوب بدون شماره

قربانت شوم با تجدید ارادت و تقدیم سلام قلبی. هیچ بیانی قادر به تشکر از مرحام مبذوله نیست. دیشب ۵ ساعت گرفتار بودم، هنوز در پیچ و خم صلاحیت هستیم ولی بهر حال گمان می‌کنم تا پنجشنبه عصر کارشان را تمام کنند. چون هزار مرتبه از دادگاه اولی بدتر است. بهر صورت مثل همیشه بخدای بزرگ امید و بایمه اطهار متوسلم.

مکتوب بدون شماره

(۱) هنوز چیزی برای ابلاغ نیاورده‌اند هر وقت آورده‌اند به دستور جناب عالی عمل خواهد شد در این مورد تشکرات قلبی خود را مجدداً تقدیم می‌نماید.

- (۲) دستور فرمائید از روز تشکیل مجلس خلاصه یا متن مذاکرات آنرا برای مخلص بفرستند ضمناً بفرمائید چه روزی افتتاح می شود.
- (۳) به قلمه بیگی بفرمائید از حالا با توجه به مطالب بازجوئی که عرض شد دفاع خود را آماده کند و مخصوصاً در قسمت عدم صلاحیت دادگاه نظامی از رساله که نهضت چاپ کرده دفاع دکر در تجدید نظر است استفاده نماید البته اینها که بنده عرض می کنم من باب یاد آور است و گرنه می دانم حضرت تعالی به همه این مطالب توجه دارید.
- (۴) تجدید ارادت و تقدیم سلام.

مکتوب شماره ۱۵

قربانت شوم زیارت رقعۀ شریفه برای مخلص همیشه مسوجب خرسندی و مسرت است همیشه سلامتی وجود عالی را از خداوند متعال مسئلت دارم.

درباره اینکه آقای شهیدزاده گفته اند سه نفری به وکلائی که اسم برده اند رجوع کنیم مشکل اینست که هنوز میان ما ملاقات برقرار نشده بعلاوه خود بنده هم با این ترتیب که با اشخاص مذاکره نکرده رجوع بشود موافق نیستم. هر کس را مصلحت می دانید باید قبلاً در خارج با آنها صحبت شود که در صورتی که می پذیرند رجوع کنیم این نکته بسته به امریه حضرت تعالی است و مشورتی که دوستان بدهند. درباره دفاع بنده هنوز تصمیمی نگرفته اند. نتیجه را عرض خواهم کرد.

منتظر مطالب مربوط به آنشخص هستم که آقای سعید تهیه کند و نامه را هم بطریقی که میسر باشد تهیه گردد...

خواهشمندم لطفاً سلام بنده را بخواهرم ابلاغ فرمائید. دفعه آینده نامه ایشان را می نویسم تبلیغ ارادت بنده به رفقا منوط به لطف عالیست با تجدید تشکر و تقدیم ارادت.

مکتوب بدون شماره

- (۱) اگر ممکن باشد درباره شاهقلی توضیح بیشتری مرحمت فرمائید.
- (۲) قلم و کاغذ لطف فرمائید.

(۳) بخواهر بفرمائید برای ملاقات اقدام جدی کند و حالا که مجلس باز شده از این عمل جنایت آمیز که مریضی را بکلی بیخبر و دور از خانواده اش گذاشته اند شکایت کند اگر هم اثر نداشته باشد در پرونده باقی خواهد ماند.

(۴) وضع مزاجیم در ۴۸ ساعت اخیر بطرز بی سابقه ای مختل شده است تفصیل را عرض خواهد کرد.

(۵) چند روز است در اینجا عده ای سرهنگ و سرگرد بازداشت و تحت شکنجه قرار دارند.

(۶) در انتظار دستور رفقا هستم و عرض سلام خدمت همه دوستان دارم.

(۷) باتقدیم سلام و تجدید ارادت

مکتوب شماره ۱۶

(۱) پول زیادی دارند شما برای مخلص بگیرید.

(۲) راجع به قلعه بیگی صحبت کنید.

(۳) تماس با بنده را بوسیله ای که ممکن باشد حفظ کنید.

(۴) سلام و ارادت فراوان.

مکتوب بدون شماره

باتقدیم صمیمی ترین ارادت قلبی.

(۱) وضع مزاجی مخلص به قدری خراب است که مرا حتی از خوردن يك قطره آب ممنوع کرده اند.

(۲) به کلی از نوشتن بقیه یادداشتهای دفاعی محروم مانده ام و بهتر است بنده را با همین وضع به محکمه ببرند.

(۳) چند روز است قلعه بیگی سروقت نیامده گمان می کردم ناخوش باشد امروز وکیل دومم رفته بود منزل ایشان و نبوده شاید فردا بیاید و مژده سلامتی و زیارت حضرتعالی را بیاورد.

(۴) جزوه مرحمتی را خواندم گمان می کنم در وضع فعلی جبهه مبارزه را

نباید وسیع کرد زیرا به نفع دشمن است.

- (۵) از دو نفر رفیقی که اینجا هستند خبری نرسید که چطور می‌خواهند دفاع کنند آیا وضع مشترك داریم یا مثل بازپرسی ضعیف نشان خواهند داد.
- (۶) به دکتر ع. و برادرش و سایر دوستان عزیز سلام دارم و دعای خیرشان را برای این وضع و خیم مزاجی طلب می‌کنم. با تجدید ارادت و سلام.
- مکتوب بدون شماره

- (۱) دیشب آزموده آمده بود قرار شده ترتیب ملاقات خواهر و خانم داده شود. امروز هم تیمسار سیطوتی برای ملاقات آمد.
- (۲) ادعای نامه ابلاغ شد. طبق دستور اقدام بعمل آمد ولی از قراریکه سرهنگ رئیس دادگاه که امروز به ملاقات بنده آمده بود و آدم مفلوک و بیچاره ایست گفت سرهنگ شاهقلی در روزنامه کیهان گفته است که من مریضم و نمی‌توانم قبول کنم اگر اینطور جریان باشد، اسباب تعجب است با این وصف بنده به او گفتم به مشارالیه مراجعه نماید که رد یا قبول را اطلاع دهد. بسطوتی هم گفتم به وسیله خواهرم به حضرتعالی عرض کند که قلعه بیگی را بفروشد قبولیش را اطلاع دهد. هر اقدامی در این خصوص لازم است باید در ظرف همین دو روز بشود که مهلت قانونی نگذرد و به محظور گرفتار نشویم.

- (۳) ضمن صحبت با آزموده قرار شد که مانع ملاقات با دو نفر رفیقمان برطرف گردد ولی هنوز اقدام نکرده است.

- (۵) آزموده خودش گویا در دادگاه حاضر نشود و کسی را بفرستد. دیشب لحن ملایم و مؤدبی داشت

- (۶) زندان اینجا پراز سرهنگ و سرگرد و سروانست و بساط شلاق و دستبند پراست.

- (۷) تسبیح رسید.

- (۸) معذرت از مزاحمت فراوان و تقدیم سلام.*

* در متن اصلی شماره (۳) از قلم افتاده است.

مکتوب بدون شماره

- (۱) قلعه بیگی آمد و مذاکره کردیم فردا هم خواهد آمد.
- (۲) شاهقلی به محکمه نوشته که فعلاً معذرت می خواهد نمی دانم چرا اینکار را کرده و بنده اگر مطمئن بقول پسر دکتر نبودم اصلاً او را معرفی نمی کردم حالا هم دستور فرمائید اگر امکان داشته باشد او را حاضر کنند.
- (۳) از نظریه دکتر بنده را مطلع فرمودید.
- (۴) از نظریه دو نفر رفقا بی خبرم زیرا هیچیک از وعده های آزموده عملی نشده است.
- (۵) وضع مزاجی به لطف و دعای خیر حضرت تعالی کمی بهتر است و به معالجه جدی تر پرداخته اند.
- (۶) نمی دانم رفقا لوایحی تهیه دیده اند یا خیر.
- (۷) باتقدیم و سلام و تجدید ارادت از اینهمه مزاحمت نمی دانم با چه زبان تشکر کنم.

مکتوب شماره ۱۷

- (۱) اگر اعلامیه نفت صادر شود رفقا چه نقشه ای برای جلوگیری از اجرای این جنایت دارند برای اینکه همه مقاومتها باید در اینجا صرف شود.
- (۲) از پسر دکتر جو یا شدید که جریان زیر پرده کار پدر چیست و اینکه میگویند آزاد می شود صحت دارد یا خیر.
- (۳) نامه ضمیمه را به خواهر فوری لطف فرمائید و از او بخواهید که تاسر کار اجازه ندهید اخوی از تهران نرود زیرا ممکن است با او کار داشته باشیم مخصوصاً تمنی دارم این قسمت را جداً و مصرأً از او بخواهید که اخوی قبل از اینکه من بنویسم نرود.
- (۴) مجلس چه وقت باز می شود.

(۵) باتقدیم سلام و تجدید ارادت حضور حضرتعالی و رفقا.

مکتوب بدون شماره

(۱) آزموده در يك جلسه ۴ ساعتی دیشب و يك جلسه ۴ ساعتی امروز کار بازجوئی و آخرین دفاع را تمام کرده گمان می‌کنم به او فشار آورده‌اند که زودتر ادعانامه را بدهد. حالا هرچه زودتر بامشورت رفقا و آقایان بنی و طب. برای انتخاب يك یا دو نفر و کیل نظامی اقدام بفرمائید که فرصت از دست نرود و ضمناً رفقا لوايح لازم را تهیه نمایند که بموقع بشود استفاده کرد.

(۲) با اینکه بازجوئی تمام شده به بهانه اینکه صاحب خانه‌ای که بنده در آنجا بوده‌ام مخفی است اجازه ملاقات نمی‌دهند و شاید تا موقع دادگاه هم اجازه ندهند. نمی‌دانم چه خیالی دارند.

(۳) هرچه از این مطالب را مقتضی دانستید به خواهرم بفرمائید.

(۴) هرچه روزنامه‌ها درباره بنده بنویسند لطفاً مطلع فرمائید. باتقدیم ارادت.

مکتوب بدون شماره

(۱) از مراحم عالی کمال تشکر را دارم.

(۲) درباره اقدام رفقا بنظر مخلص اگر از روی نقشه و متد منظم و صحیح باشد نه تنها موفقیت قطعیت بلکه تمام نقشه‌های حریف را خنثی خواهد کرد؛ فعلاً گمان می‌کنم باید نهضت اعلامیه مفصل و مدال در خصوص اعلامیه مشترك بدهد بعد شخصیت‌های ملی. دانشگاهیان دانشجویان، اصناف و طبقات مختلف به مجلس و وکلا معایب این قرارداد را تذکر دهند. بنده معتقدم موفقیت یا عدم موفقیت در این راه چندان مهم نیست. اساس اینست که نگویند بارضایت ملت ایران کار گذشته اگر بعضی از رفقا از محافظه کاری زیاد دست بردارند با آمادگی مردم خوب می‌شود صدا را بلند کرد.

(۳) جبهه مبارزه را باید وسیع کرد و از تمام مخالفین دعوت به همکاری نمود

حتی کاشانی و رفقاییش.

(۴) به این سادگی هم که آنها خیال کرده‌اند نخواهد گذشت یقین است اگر سران نهضت تاکتیک منظم و صحیح و ؟ داشته باشند دشمن را شکست می‌دهند انشاء الله.

(۵) به رفتا و دوستان سلام دارم و با همه ناتوانی و کسالت هر کمک فکری بتوانم بکنم تادم مرگ در اختیار تان هستم.

مکتوب بدون شماره

قربانت گردم با تقدیم سلام مخلصانه و تجدید ارادت قلبی.

(۱) همانطوری که بعرض رسیده در این هفته وضع مزاجی وخیم بود و لسی امروز به مرحمت عالی در اثر لطف و دعای مؤثر حضرتت قدری بهترم و اگر مراقبت کنند امیدوارم به‌حدی که در شرائط موجود ممکنست بهبودی حاصل شود.

(۲) از عنایاتی که در تهیه لایحه می‌فرمائید جز شرمندگی وسیله تشکر ندارم.

(۳) رقعہ را توسط قلعه بیگی تقدیم کردم هر طور مقتضی می‌دانید و یا نظر هر کس مصلحت باشد اصلاح فرمائید در صورتی که حال مساعد باشد دنباله‌اش را تقدیم خواهم کرد.

(۴) لطفاً به خواهرم نیز بفرمائید که حال روبه‌بهبود است چون شنیده‌ام خیلی اظهار نگرانی کرده است.

(۵) اوراق تقدیمی جدید را هم در صورت امکان بفرمائید ش. ز یا د. ع. نظری بیاندازند.

(۶) لایحه دفاعی دکتر را آورده بودند خواندم خدا به این پیرمرد بزرگوار طول عمر دهد که واقعاً نمونه و سرمشق کامل برای همه است.

(۷) تبلیغ عرض سلام ارادتمند خدمت رفقا موکول بتوجه عالیست.

(۸) هر عرضی داشته باشم مستقیماً حضور مبارک خواهم کرد. قربانت بیمار..

مکتوب شماره ۱۸

(۱) قلعه بیگی را بعنوان نمونه عرض کرده بودم اگر نباشد یاسر هنگ بزرگمهر

یا سرهنگ بزرگ امید یا سرهنگ اخگر خودمان سرهنگ هوشیار که و کالت عدلیه هم می کند ، سرتیپ هوشمند افشار و سرتیپ پلاسید و سرهنگ ارفعی که عضو دادگاه دکتربودند و استعفا داد و یا نظائر آنها صحبت شود که یکی دونفر را حاضر داشته باشیم. در این مورد چون عنایت و توجه حضرت عالی را می دانم بیش از این عرض نمی کنم.

(۲) از لحن اخبار و روزنامه ها می شود فهمید که تصمیماتشان چیست و علت عجله اخیرشان چه بوده آیا حضرت عالی چیزی در این قسمت بعرضتان رسیده است یا خیر؟

(۳) اگر از پرونده دکتربخبری هست بفرمائید و انعکاس ابلاغیه نفت در بین مردم چه بوده است.

(۴) خبر مهمی خارجی یا داخلی؟

(۵) تجدید ارادت و تقدیم سلام.

مکتوب شماره ۱۳

قربانت می روم در طول این پانزده ماهی که هر روز آن به اندازه قرنی بر من گذشته است بارها تصمیم گرفته و حتی نامه ای هم تهیه کرده و خواسته ام به حضورت تقدیم کنم اما هر دفعه پایم در مرحله اجرای تصمیم سست شده و پیش خود اندیشیده ام که جز ایجاد تأثر بیشتر در روح حساس و قلب مهربان شما چه فایده ای برای عمل متصور خواهد بود و اگر منظور هم این باشد که شما را بیاری طلبم و نجات خود را از این وضعی که نه من قدرت وصف آنرا دارم و نه شما طاقت شنیدن و خواندن این سرگذشت رقت انگیز را بخواهم بدون تردید پیش از آنکه من يك چنین تمنائی بکنم شما تمام آنچه را در قوه و اختیار دارید برای رهایی ارادتمند مریض و محبوس و محکوم خود بکار برده و می برید و در حقیقت حیفم آمد که آن همه بزرگواری و سعی و مجاهدت بپیرایه شما را بخواهم و استدعائی آلوده کنم یا از ارزش آن لطف و جوانمردی با بکار بردن چند عبارت خشك و مبتذل که عنوان تشکر را خواهد

دکتر فاطمی به اعدام محکوم شد

دکتر فاطمی از رای دادگاه تقاضای تجدید نظر کرد



دکتر فاطمی

دیروز آخرین جلسه دادرسی آقایان دکتر شایمان، مهندس رضوی و دکتر فاطمی در دادگاه عادی شماره یک دادرسی ارتش در لشکر دوازدهم تشکیل گردید.

مفاد رای

دادگاه عادی شماره یک دادرسی ارتش بریاست تیسار مرتب قطعی و کلامندی آقایان سرهنگ مهرمانی، سرهنگ نقدی، سرهنگ شیبانی، سرهنگ لشکری و سرهنگ گلشنی و دادستانی آقای سرهنگ فخرمندرس پس از ده جلسه رسیدگی و استماع مدافعات غیر نظامیان حسین فاطمی، مهندس رضوی و دکتر شایمان و وکلای مدافع آنها همچنین آخرین دفاع منتهین سرانجام در ساعت سه و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر روز یکشنبه هیجدهم مهرماه ختم دادرسی را اعلام و دادگاه برای صدور رای وارد شور شد.

دادگاه پس از بررسی مدافعات منتهین و وکلای مدافع آنها سرانجام ماده استنادی دادستان ارتش را علیه منتهین مورد ناپاید قرار داد و با اتفاق آراء حسین فاطمی را به اعدام محکوم نمود.

امروز دادستان ارتش اطلاعاتی در این باره در اختیار خبرنگاران جراید گذاشت



مرتیب آزموده دادستان ارتش

مصاحبه با دادستان ارتش

صبح امروز آقای مرتیب آزموده دادستان ارتش طی مصاحبه ای که با خبرنگاران جراید بعمل آورد اطلاعاتی بشرح ذیل در اختیار خبرنگاران جراید گذاشت:

امروز میخواستم دو موضوع را خدمت آقایان عرض کنم یکی اینکه در دادگاه دکتر شایمان، مهندس رضوی و دکتر فاطمی چنانچه منعضریه تقاضا کردیم دادگاه بطور سری تشکیل شود در مورد سری بودن دادگاه نباید تصور که وقتی دادگاه سری میشود کوچکترین محدودیتی در دفاع وجود دارد بلکه وقتی دادگاه سری میشود طرفین دعوای منتهی و دادستان آزادی عمل کامل پیدا میکنند من باب مثال در دادگاه معصوق ملاحظه کردید وقتی دادگاه علنی بود دادستان ارتش آزادی عمل نداشت منتهی صرف نظر از اینکه هر چه دلش خواست گفت مواجه با اخطارات مکرر روسای دادگاه میشد از طرف دیگر وقتی دادگاه علنی است و عیب بالا وجود دارد و منتهین بخصوصی که مبنای دفاعشان روی عوام فریبی می رود این موضوع خود یک گرفتاری جدی برای دادستان است که ضنا باید گفت این جانب بخوبی مطلع و واقف بودم که حسین فاطمی پایه دفاع خود را در دادگاه علنی جز عوام فریبی به چیز دیگری قرار نمدهند داد آقایان بدانند این کلمه عوام فریبی خطر همه ای برای جامعه در بردارد برعکس معنی ظاهری آن لغت عوام فریبی چه بسا خواص را هم گمراه نماید.

آقایان بخوبی میدانند که این جانب مثل همه افسران کوچکترین اطلاعی از سیاست ندارم و قبحه مواجه شویم به منتهی که روی عوام فریبی میگوید شتم سیاست است بخوبی باین خطر پی میبریم که آن منتهی میخواهد صحنه دادگاه نظامی را صحنه سیاست قرار دهد آنهم سیاست مزورانه و عوام فریبانه شاید بتوانیم جوابهای او را بنحوشایسته به هم ولی این جریان بکلی برخلاف وظایف ما خواهد بود دادستان ارتش ادعائی که بهیچوجه مربوط به سیاست نیست مینماید منتهی در دادگاه علنی بجای اینکه از ادعا دفاع نماید و آنرا رد کند وارد سیاست میشود بنا به این مقدمات بود که تقاضا شد دادگاه فاطمی و در نظر دیگر سری شود. وقتی دادگاه سری اعلام گردید منتهین فهمیدند که حربه عوام فریبی از دست آنها گرفته شده است.

داشت بکاهم زیرا شما برای جلب تشکر و امتنان من اقدام و تلاش نمی کنید. شما مقداری از این رنجها را کشیده اید معنی محبوس و مریض را می دانید و به تمام مفاهیم این کلمات آشنائی دارید. شما خوب طعم تلخ زندان را چشیده اید و آشنا هستید که ماهها در را به روی يك موجود محروم و مریض ببندند و از کسان و دوستان بیخیر باشد و با دنیای زنده ها کمترین ارتباط و آشنائی نداشته باشد چه معنی میدهد. شما که به روحیات ارادتمند خودتان کاملاً آشنا هستید، می دانید اگر من بگویم دیگر از این زندگی سراسر رنج، از این حیات قرین نکبت و ادبار، از این عمری که هر دقیقه اش با درد و مرض و نگرانی و اضطراب همراه است، سیرم و فقط بخاطر اشک چشم زن و خواهرم ادامه این عذاب جانفرسا را تا به امروز هم تحمل کرده ام اغراق نگفته ام. پانزده ماه عمری را که من پشت سر گذاشته ام بعد از درد و رنجی که از آن گلوله کشیده ام جز جان سختی عجیب و مقاومت در برابر مرگ هیچ چیز دیگر نبوده است و اکنون که شبیح مرگ بالای سرم آمده و شمشیر (دامو کلس) موازی گردنم قرار گرفته خودم حیرت زده هستم که چرا آخرین نفس ها اینقدر طولانی شد و کیست که از این نوع شکنجه يك موجود ناتوان و ناخوش و محترض لذت می برد. معذرت می خواهم از اینکه برخلاف نیت قلبی خودم وارد در بحثی شده ام که ممکن است روح حساس شما را نیز از رنج و عذاب من سهمی برساند و خاطرتان را که میدانم از این ماجرای من آزرده است، آزرده تر سازد. همینقدر عرض می کنم که از اولین لحظه ای که بامن بعد از دستگیری حرف زد به او گفتم اگر کاری برای نجات من بشود فقط... ساخته است و بس زیرا صراحت و شجاعت اخلاقی شما مهمتر از همه آن لطف و مرحمت قلبی را که به من دارید می دانستم و الان هم کم و بیش خبر دارم که در وضعیت موجود با چه شهامت و قدرت روحی در معرض نجات يك دوست غریق خود سعی و تلاش می کنید آقای... من راجع به گذشته هیچ حرف نمی زنم ولی شما راهنمای مبارزات و جانفشانیهای بودید که در دوره چهاردهم از مجلس همفکرانی را که در بیرون داشتید اداره می کردید از ایامی که در پاریس بودید و

می‌دیدید که در آن شرایط سخت باز هم هر چه امکان داشت مضایقه نمی‌شد چیزی عرض نمی‌کنم اگر همه گذشته‌ها را از یاد ببرند و دست‌گاه حاضر بامن آن معامله‌ای را بکنند که نه با هیچ محکومی کرده و نه سابقه دارد که با هیچ بشری در دنیای امروز بکنند آنوقت آن جمله معروف «پتن» که گفت «آی فرانسوی چقدر فراموشکاری» در این مورد چه مصداق پیدا می‌کند. هیچکس بقدر شما نمی‌داند از آن سیاست و از آن وزارت من چه اندازه توشه گرفته‌ام و چطور جنون ایده‌آل‌های دور و دراز کار مرا تا به این مرحله کشانیده است. اکنون با عرض معذرت رفع مزاحمت مینمایم و اطمینان دارم هیچ پدری در حق فرزند و برادری در مورد برادر خود این لطف و عنایتی را که شما نسبت به من ابراز فرموده و می‌فرمائید به کار نبرده است و تنها راه نجات من همین دست توسلی بوده که به دامن شما دراز شده است و به وسیله آن حضرت از جوانمردی بیدریغ عرض تشکر می‌نمایم و در حقیقت جز شرافت و جوانمردی محض به اقدامات صمیمانه و مردانه او نام دیگری نمی‌توان گذاشت فدای محبت و الطاف شما ارادتمند بیمار و محبوس شما. - از کاغذ و قلم زندان معذرت می‌خواهم و تمنی دارم بعد از قرائت معروضه به آتشش اندازید چون جز... که حامل نامه است احدی حتی هم از این مطلب خبری ندارد. مجدداً قربانت بخودم. شب ۱۹ آبان.

حماسه

ساعت چهار و هفت دقیقه بامداد صبح روز چهارشنبه نوزدهم آبانماه ۱۳۳۳، تیمور بختیار فرماندار نظامی و سرتیپ آزموده دادستان ارتش وعده دیگر به زندان رفتند، و حکم اعدام دکتر حسین فاطمی در لشکر ۲ زرهی به وی ابلاغ کردند. آزموده گفت اگر وصیتی دارید بفرمائید شما که مکرر می گفتید : «من از مرگ ابائی ندارم و مرگ حق است». دکتر فاطمی نگذاشت حرفش تمام شود و پاسخ داد: «آری آقای آزموده مرگ حق است و من از مرگ ابائی ندارم، آنهم چنین مرگ پر افتخاری، من می میرم که نسل جوان ایران از مرگ من عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند». من درهای سفارت انگلیس را بستم غافل از آنکه تادربار هست انگلستان سفارت لازم ندارد». هنگامی که او را برای اعدام می بردند آزموده از وی خواست اگر خواهشهای دارد بگوید، دکتر فاطمی گفت خواهشهای من، دیدن خانواده، ملاقات دکتر مصدق و صحبتی با افسران می باشد آزموده می گوید: «هنوز هم دست از این مرد بر نمی داری؟»

قبل از اجرای حکم دکتر فاطمی به آزموده می گوید:

«آقای آزموده! مرگ برد و قسم است، مرگی در رختخواب ناز...»
«مرگی در راه شرف و افتخار، و من خدای را شکر می کنم که در راه مبارزه»
«با فساد شهید می شوم خدای را شکر می کنم که با شهادت من داین را»

«دین خود را به ملت ستم‌دیده و استعمارزده ایران ادا کرده‌ام و
 «امیدوارم سربازان مجاهد نهضت همچنان مبارزه را ادامه دهند.»
 مقامات نظامی درمورد روحیه وی به خبرنگاران گفتند:

«... در آن موقع روحیه‌اش بقدری قوی بود که اگر کسی وارد»
 «اطاق می‌شد و از جریان اوضاع اطلاع نداشت، هرگز باور نمی‌کرد»
 «این شخص کسی است که چند دقیقه دیگر باید تیرباران شود و»
 «وصیتنامه‌اش را هم نوشته است.»

«وقتی او را سوار آمبولانس کردند، سیگار خواست و آنرا با»
 «وضعی خاص گوشه لب نهاد و ثابت کرد که از مرگ واقعاً»
 «نمی‌هراسد و ابائی ندارد... هنگام اجرای حکم، درحالی‌که هوا»
 «بشدت سرد بود روی همان پیراهنی که برتن داشت يك پیژامه‌ی»
 «پشمی پوشیده و با همان پیراهن و پیژامه و کفش سرپایی که پاچه‌ی»
 «روی آن مخمل قهوه‌ای بود آماده ایستاد...»

«... هشت گلوله تیر از دهانه لوله تفنگهای چهار مأمور، دو»
 «نفر ایستاده، دو نفر نشسته شلیک شد دو تیر دست بروی هم بقلب»
 «و شش تیر دیگر به سینه... «زنده باد مصدق» آخرین کلامش بود.»
 «سپس خونهایش بر زمین ریخت و از آن لاله‌های سرخ دوئید...»
 «فاطمی نهرد.....»

فہرست اعلام

آ

آبکار ۳۲

آزمودہ ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۱۲،

۳۲۱، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۴

آیرن سید ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۸۸، ۲۸۹

آیزنہاور ۱۷۱

الف

ابتہاج، غلامحسین ۷۲

ابراہیم خواجہ نوری ۲۵۶

ابوالقاسم حداد ۷۵

ابوالفتح دولت شاہی ۷۰

ابوالقاسم امین ۷۲

ابوالمعالی ۶۷

اچ۔ قی۔ چیزم۔ ۱۴۸

احمد قوام ۷۴، ۱۰۴

احمد مصدق ۱۵۷

احمد ملکی ۱۱۱

انجگر، سرہنگ ۳۵۰

ادھم، حسن ۱۴۴

ارباب مہدی یزدی ۲۰۹

ارفع، سرہنگ ۳۵۰

استاکیل، فیلیپ ۷۵، ۷۶، ۱۴۸

استالین، جوزف ۱۰۴

اسد اللہ غلم ۷۴

اسفندیار یمین ۷۴

اشرف پهلوی ۲۵، ۳۱، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۸

۲۱۲

اعتماد تربتی ۴۱

اقبال، منوچہر ۶۸، ۷۴، ۲۵۵

امامی، جمال ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۱۲۱

۱۴۹

امیر پاکروان ۷۵

انتصامی ۷۴

انوشیروان سپہبدی ۷۴

اوق اولی ۳۶

ایادی، تیمسار ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۲، ۳۰۱

ایزدی (رئیس دفتر اشرف) ۳۹

ترومن ۱۷۱

تقی زاده حکیم ۲۲

تیمور بختیار ۳۵۴، ۲۹۹، ۲۹۷، ۲۹۶

تیمورتاش منوچهر ۱۵۲، ۱۵۰، ۵۶، ۳۹، ۳۱

ب

بزرگ امید سرهنگ ۳۵۰

بزرگمهر ۳۴۹

بقائی، دکتر ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۲،

۷۶، ۱۱۰، ۱۹۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰

بقائی، سر لشکر ۳۶، ۳۳

بنی صدر ۳۳۸

بوین ۲۵۵

بهزادی، سروان ۲۷۷

بهروز، سرهنگ ۳۳۷

ج

جعفری شعبان ۴۸

جلالی موسوی ۲۳۵

جلالی نائینی، محمدرضا ۱۳۱

جلیلووند، سرهنگ ۲۹۷، ۲۹۶

جمزاد، سرگرد ۲۷۷

جواهر کلام ۱۴۷

جی- پی- ادوارد ۱۴۸

جیکاک ۷۳

چرچیل ۵۲، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۳

چیزهلم ۷۵

ح

حائری زاده ۴۲۱، ۲۵۰، ۲۴۸

حجازی سر لشکر ۱۳، ۱۴، ۲۱

حجت السلام خادم العلوم ۸۱

حسینی ۶۵

حق شناس ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۶۸

حکمت، دکتر سعید ۳۰۶

حکیم الملک ۲۵۴

حکیمی ۱۰۳، ۱۰۴

پ

پاتریک، هنری ۱۷۱

پرفسوز عدل ۳۰۶، ۳۰۴

پریوش سیطوطی ۳۰۶، ۳۰۱

پیراسته ۱۵۳

پیراسته، سر تیپ ۳۱

پلا سید، سر تیپ ۳۵۰

ت

تبریزی، غلامحسین ۱۸۶

تدین، سرهنگ، دکتر ۳۰۹

خ

خوشنویسان، دکتر سر لشکر ۳۰۸

۵

س

داورپناه، سروان ۲۷۴، ۲۷۱

دریک ۱۸۴

دشتی ۸۳

دفتری، سرهنگ ۲۷۴، ۲۷۱

دهخدا ۲۱۵، ۲۴۱

سادچیکف ۱۰۵

ساعد ۲۵۶، ۲۲۱، ۱۸۴، ۱۳۹، ۲۰

سالار سپه ۳۲

سپه سالار ۳۶

سران ۱۵۸، ۱۵۶، ۱۵۳، ۱۴۷، ۷۵، ۷۴، ۷۲

۱۵۹

سردار ۷۰

سردار فاخر حکمت ۶۹، ۶۸

سردیدر بولارد ۱۰۳

سرفرانسیس شپرد ۱۸۵، ۱۴۱، ۱۴۰

سرویلیام فریزر ۲۵۷

سعدی ۲۵۸

سعید فاطمی ۳۳۷

سلطنت فاطمی ۳۰۴، ۳۰۰، ۸۱

سنجایی ۶۵

سهام السلطان بیات ۶۳

سهیلی، علی ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰

سید شوشتری ۳۲

سید ضیاء الدین طباطبائی ۲۷، ۲۲

سیطوتی تیمسار ۳۴۰، ۳۱۲

سیف العلماء ۸۱، ۷۲

سیف پور پور فاطمی ۸۴، ۸۱، ۵۸

ز

ش

شاه بختی سپهبد ۷۴

شاهرخشاهی، سرتیپ ۳۶

شاهقلی سرهنگ ۳۴۰، ۳۱۲

شفقت ۱۱۳، ۱۱۲

زالتاش، سرگرد ۳۰۳

زاهدی ۴۸، ۳۳، ۲۱

زبقل ۳۰۴

زنجانی، سید رضا ۳۰۹

زنکته، عزیز ۳۱

زهري علی ۲۴۸، ۲۴۷

زیرک زاده ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۶۸، ۶۵

زرننگ گی ۵۱

شمشیری ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶

شوارتسکف ۲۸۳

شهیدزاده ۳۴۴-۳۳۸

شوشتري سيد ۳۲

عشقی ۴۶

علوی مقدم ۲۹۸، ۲۹۷

علیرضا پهلوی ۴۵

علی مظفری، گروه‌بان ۲۹۸

عمیدی نوری ۱۱۲، ۱۱۱، ۶۱

ص

صادق‌خان منتصرالسلطان ۵۶

صالح ۶۳، ۳۴

صفائی عبدالصاحب ۴۱، ۳۲

صفاری سرتیب ۱۱۲

صفی‌علیشاه ۲۳۸

صودا سرافیل ۴۶

غروی آیت‌الله ۱۱۲

غلامحسین مصدق ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۰۹، ۵۸، ۵۷

غ

ف

فاروق ۲۴۱، ۲۳۵، ۲۲۶

فاطمی، حسین ۱۱-۱۲-۱۷-۴۵-۶۲-۷۴

۸۳-۸۵-۸۶-۹۰-۹۱-۹۷-۹۸-۹۹

۱۰۰-۱۰۱-۱۰۶-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸

۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷-۱۴۹

۱۵۰-۱۵۵-۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴

۱۷۵-۱۸۲-۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹-۱۹۱

۱۹۳، ۴-۱۹۵، ۱۹۹-۲۰۰-۲۲۰

۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۲-۲۳۹، ۲۴۰-۲۴۱

۲۵۳-۲۷۰-۲۷۱-۲-۲۷۳-۴

۲۷۵-۲۷۷-۲۹۲-۲۹۴-۲۹۵

۲۹۷-۸-۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲

۳۰۳-۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸-۳۲۷

۳۲۰-۳۵۴-۳۵۵

فاولر ۱۸۴، ۷۳

فرامرزی ۵۶-۳۲

فشارکی، سردان ۲۴۷

ط

طاهری ۶۸

طوبی ۸۱

طه حسین ۵۸

ظ

ظلی، دادستان ۳۶

ع

علاء، حسین ۱۴۶، ۵۳، ۲۶، ۲۲، ۱۴

عباس خلیلی ۱۱۰

عبدالقدیر آزاد ۶۲

عزیزی سرتیب، دکتر ۳۰۶

۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۰، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۹	فضل الله بهرامی ۷۲
۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۵	فطن السلطنه، مجد ۷۴
۲۱۱، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۳۱-۲۳۱-۲۳۲	فورت گرافت ۱۴۱
۱۹۲-۱۹۳، ۱۹۴-۱۹۵، ۲۰۱-۲۰۸	فولادوند ۳۲

ق

۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۹-۱۸۱، ۱۶۷-۱۸۶	قطبی، سر تپ ۳۰۸
۱۵۵، ۱۴۹، ۱۴۷-۱۴۶، ۱۴۲، ۱۴۴	قلعه بیگی ۲۱۲، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۷
۱۴۰، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۳۶، ۱۲۷، ۱۲۳	قنات آبادی ۶۵، ۶۷، ۷۱
۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۳	قوام السلطنه ۱۳، ۶۸، ۷۵، ۱۰۵
۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۶۶، ۵۸-	
۵۶-۵۱-۵۰-۴۹، ۴۶، ۴۵-۴۰-	
۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۲-۳۱-۲۹-	
۲۵-۲۲-۲۰-۱۹-۱۷، ۱۶-۱۴-	

۱۱-۱۲

مظفر فیروز ۱۳

معدل ۷۰

مکی ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۱۱۱

منصور ۱۲۴، ۱۲۶

منظمی، دکتر ۳۸

مولوتف ۱۰۴

مولوی سرگرد

میراشرافی ۴۸، ۲۵۰

میرزا علی اکبرخان دبیر سهرابی

میرزایانس ۵۶

میر فخرائی سروان ۲۷۷

م

مارشال ۱۶

متین دفتری ۶۳

محسنی دکتر ۲۹۶، ۲۹۸

محمد رضا پهلوی ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۰

محمد علی شاه ۹۷

محیط طباطبائی ۸۵

مزینی سر لشکر ۵۲

مستر بوین ۱۲۲، ۱۳۵

مستر والاس مری ۱۰۳

مسعود محمد ۴۶، ۷۷، ۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱

مشار ۳۲

مصباح فاطمی ۷۱، ۷۴، ۸۰

مصدق ۳۵۵، ۳۵۲-۲۹۲-۲۹۲-۲۹۱-

۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۳،

۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۴، ۲۷۱،

۲۶۸، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۱، ۲۶۰،

ن

نریمان ۲۷۹

نخعی محمد ۷۴

نحاس پاشا ۵۷-۱۳۵

هدایت، کمال ۲۱

هریمن ۳۵، ۳۲

هرزه‌یر ۲۰، ۳۱، ۳۹، ۶۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶،

۱۲۱

هوشمند افشار، سرتیپ ۳۵۰

هوشیار سرهنگ ۳۵۰

هنجن ۳۰۶

هومن، دکتر ۴۰

ی

یارمحمد سرگرد ۲۷۷

یزدان‌پناه ۵۳

نصرالملک ۲۵۴، ۳۸

نصرالله فاطمی ۸۱

نصرتی سپهد ۵۳

نصرتیان ۴۰

نوذری محمد علی ۷۴

و

وثوقی، ناصر ۷۶

ولتر لوری ۳۵

ویلیام رانتری ۳۵

ه

هاوارد ۲۸۸